



سُورَةُ الْاِسْرَاءِ

۱۱۱

آیاتها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِیْ بَرَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیْهُ مِنْ اٰیٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ ﴿۱﴾ وَاَتٰنَا مُوسٰی الْكِتٰبَ وَجَعَلْنٰهُ هُدًى لِّبَنِیْ اِسْرٰءِیْلَ اَلَّا تَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِیْ وَكِیْلًا ﴿۲﴾ ذُرِّیَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوْحٍ اِنَّهٗ كَانَ عَبْدًا شَكُوْرًا ﴿۳﴾ وَقَضٰیۤنَا اِلَىۤ بَنِیْ اِسْرٰءِیْلَ فِی الْكِتٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنٍ وَتَلْعَلْنَ عَلُوًّا كَبِیْرًا ﴿۴﴾ فَاِذَا جَآءَ وَعْدُ اُولٰٓئِهٖمَا بَعَثْنَا عَلَیْكُمْ عِبَادًا لَّنَا اُولٰٓئِیْ بِاَسْسٍ شَدِیْدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُوْلًا ﴿۵﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَیْهِمْ وَاَمَدَدْنٰكُمْ بِاَمْوَالٍ وَّبَنِیْنَ وَجَعَلْنٰكُمْ اَكْثَرَنْفِیْرًا ﴿۶﴾ اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لَآنْفُسِكُمْ وَاِنْ اَسَاۤءْتُمْ فَالَهَا فَاِذَا جَآءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ لَیْسُوْۤءًا وَّجُوْهُرًا وَّلَیَدْخُلُوْا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوْهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَّلَیُتَّبَرُوْا مَا عَلَوْا تَتْبٰرًا ﴿۷﴾

سورهی اسراء (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان پاک و منزّه است آن (خدایی) که بندهاش را در پاره‌ای از شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامونش را پر برکت کردیم، سیر داد تا برخی از نشانه‌های خود را به او نشان دهیم؛ زیرا اوست که بسیار شنوا و بیناست. ۱ به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و آن را راه‌نمایی (بزرگ) برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم؛ (با این پیام) که غیر از من، پشتیبان دیگری نگیرید (و کارهایتان را فقط به من بسپارید). ۲ منظورم (از بنی‌اسرائیل)، فرزندان کسانی (است) که همراه نوح (در کشتی) سوارشان کردیم. او بنده‌ای بسیار سپاسگزار بود. ۳ به طور قطع در کتاب (تورات) به بنی‌اسرائیل وحی کردیم که حتماً دو بار در این سرزمین فساد خواهید کرد و به سرکشی بسیار بزرگی برمی‌خیزید. ۴ پس

هنگامی که وعده‌ی (خدا در مورد کيفر) نخستین (تبه‌کاری از) آن دو (فساد) فرا رسد، (گروهی از) بندگان جنگاور و نیرومند خویش را بر شما می‌فرستیم تا میان خانه‌ها(یتان برای قتل و غارت شما) جست‌جو کنند، و (این)، وعده‌ای شدنی‌ست. ۵ (ولی) باز اقتدار و سلطه بر آنان را به شما بازمی‌گردانیم و اموال و فرزندان‌تان را زیاد می‌کنیم و یاران و نیروهای رزمی شما را، بیشتر (از آنان) قرار خواهیم داد. ۶ اگر نیکی کنید، فقط برای خودتان نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، (آن بدی) صرفاً برای خودتان است، و زمانی که وعده‌ی (خدا در مورد کيفر) آخرین (تبه‌کاری) فرا رسد، (گروهی را می‌فرستیم) تا در نتیجه‌ی (قتل و غارت‌شان)، چهره‌هایتان را اندوهگین کنند، و همان‌طور که اولین بار وارد مسجد(الاقصی) شدند، (باز هم با بی‌رحمی) به آن وارد می‌شوند و هر چه را که به آن دست یابند، به شدت نابود می‌کنند. ۷

خدا محلی در آسمان‌ها دارد! به هر حال، گرچه پیامبر ﷺ بیشتر از این سفر، عظمت خدا و آفرینش او را شناخته بود، در آیات سوره‌ی نجم که به دنباله‌ی این سفر یعنی معراج در آسمان‌ها اشاره می‌کند، می‌خوانیم که «او، در این سفر، آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد».

۷- بخشش این موهبت به پیامبر ﷺ، بی‌حساب نبوده؛ بلکه به سبب شایستگی‌هایی بوده که گفتار و کردارش پدید آورده و خداوند از آن‌ها به‌خوبی آگاه بوده است.

۸- کلمه‌ی «من» در «من ۱۰۸» نشان می‌دهد که آیات عظمت خداوند آن‌قدر زیاد است که پیامبر اعظم ﷺ در این سفر پر عظمت، تنها گوشه‌ای از آن‌ها را مشاهده کرده است (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۸).

۹- التفات صورت‌پذیرفته از غایب به متکلم مع‌الغیر (پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب ... برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم) نشان می‌دهد که خداوند با آیات کبری خود برای پیامبر ﷺ تجلی کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۷).

دسته‌بندی اخبار مربوط به معراج پیامبر ﷺ

۱- دسته‌ای از اخبار، به علت تواتر، اخبار قطعی و یقینی هستند؛ مانند این‌که پیامبر گرامی اسلام ﷺ مسافرتی کرده و معراجی رخ نموده است.

۲- دسته‌ای دیگر، اخباری است که مقبول عقل است و با اصول ناسازگار نیست. ما این اخبار را مجاز می‌دانیم و قطع داریم که در بیداری بوده است و نه در خواب؛ مانند این‌که پیامبر ﷺ در آسمان‌ها گردش کرد و پیامبران و عرش و سدره‌المنتهی و بهشت و جهنم و ... را دید.

۳- پاره‌ای از اخبار با اصول دین سازگار نیست؛ لکن می‌توانیم آن‌ها را طوری تأویل کنیم که مخالفتی نداشته باشد. بهتر این است که این اخبار را به نحوی که با اصول سازگار باشد، تأویل کنیم؛ مانند این‌که ایشان گروهی را دید که از نعمت‌های بهشت برخوردارند و گروهی را مشاهده کرد که گرفتار عذاب آتش هستند. این دسته را چنین می‌توانیم توجیه کنیم که پیامبر، صفت یا نام آن‌ها را مشاهده کرده است.

۴- پاره‌ای دیگر، بر حسب ظاهر نادرست هستند و به هیچ‌وجه تأویل‌شدنی نیستند؛ مانند این‌که پیامبر ﷺ آشکارا با خداوند سخن گفت و خدا را به چشم دید و بر تخت خداوندی در کنارش نشست و ... پذیرفت این اخبار، موجب تشبیه خداوند به موجودات جسمانی می‌شود، و خداوند از تشبیه منزّه است. این اخبار را بهتر است قبول نکنیم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۷۹). / **مرکز تطبیح و نشر قرآن کریم**

۱. از معراج پیامبر گرامی اسلام ﷺ بیشتر بدانیم

آیه‌ی شریف، از سفر شبانه‌ی پیامبر ﷺ از مسجدالحرام به مسجدالاقصی (بیت‌المقدس) که مقدمه‌ای برای معراج بوده است، سخن می‌گوید. این سفر که یک شب و اندی طول کشیده، در آن زمان، از طرق عادی به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نبوده و جنبه‌ی اعجاز‌آمیز و کاملاً خارق‌العاده داشته و با این هدف صورت پذیرفته که خداوند بخشی از آیات عظمت خود را به رسولش نشان دهد.

نکاتی در مورد این سفر شبانه

۱- کلمه‌ی «اسراء»، به معنی سفر شبانه است (مفردات، ص ۴۰۸).
۲- از کلمه‌ی «لیلاً» استفاده می‌شود که همه‌ی این سفر در یک شب واقع شده، و مهم نیز همین است که فاصله‌ی میان مسجدالحرام و بیت‌المقدس که بیش از یکصد فرسخ است و پیمودنش در آن زمان روزها یا هفته‌ها طول می‌کشیده، تنها در یک شب طی شده است.

۳- کلمه‌ی «عبد» نشان می‌دهد که این افتخار و اکرام، نمره‌ی مقام بندگی پیامبر ﷺ بوده است؛ چرا که والاترین مقام برای انسان این است که بنده‌ی راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید، در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نشود، هر کاری که می‌کند، برای خدا باشد و هر گامی که برمی‌دارد، رضای او را بطلبد.

۴- کلمه‌ی عبد همچنین نشان می‌دهد که این سفر در بیداری واقع شده و سیری جسمانی بوده است و نه روحانی؛ زیرا سیر روحانی، معنی معقولی جز خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد. کلمه‌ی عبد نشان می‌دهد که جسم و جان پیامبر ﷺ در این سفر شرکت داشته؛ اما کسانی که نتوانسته‌اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند، احتمال روحانی بودن را برای توجیه آیه آورده‌اند؛ در حالی که می‌دانیم اگر کسی به دیگری بگوید که من فلان شخص را به فلان نقطه بردم، مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال چنین کرده، یا اندیشه‌ی او به چنین سیری رفته است.

۵- آغاز این سیر، مسجدالحرام در مکه، و انتهای آن، مسجدالاقصی در «قدس» بوده است.

۶- هدف از این سیر، مشاهده‌ی آیات عظمت الهی بوده؛ همان‌گونه که دنباله‌ی این سیر در آسمان‌ها به همین منظور اتفاق افتاده تا روح پر عظمت پیامبر ﷺ در پرتو مشاهده‌ی آن آیات بینات، عظمت بیشتری یابد و آمادگی افزون‌تری برای هدایت انسان‌ها پیدا کند؛ نه آن‌گونه که کوتاه‌فکران می‌پندارند که پیامبر ﷺ به معراج رفت تا خدا را ببیند؛ به گمان این‌که



عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ
 لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ
 وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
 ﴿٩﴾ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾
 وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾
 وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنَاءَ آيَةِ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ
 النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ
 وَالْحِسَابَ ۚ وَكُلُّ شَيْءٍ فَضَلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾ وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلَزَمْتَهُ
 طَلَرَهُ فِي عُنُقِهِ ۚ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا
 ﴿١٣﴾ اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾ مَنْ
 اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
 وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا
 ﴿١٥﴾ وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرُنَا مَتَرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ
 عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَمَرُهَا تَمِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ
 مِنْ بَعْدِ نُوحٍ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

(اگر توبه کنید، امید است که پروردگارتان بر شما رحم کند، و اگر (به همان وضعیت گذشته) بازگردید، ما هم (به همان سخت گیری قبل) باز می گردیم، و دوزخ را برای کافران، زندانی (تنگ) قرار دادیم. ۸ این قرآن، به راه و روشی هدایت می کند که بهترین و استوارترین (شیوه برای زندگی) است و به افراد باایمان که کارهای شایسته انجام می دهند، بشارت می دهد که بی شک پاداشی بزرگ خواهند داشت؛ ۹ و این که برای افرادی که به آخرت ایمان ندارند، عذابی دردناک آماده کرده ایم. ۱۰ انسان (به سبب جهل و شتاب زدگی)، شر و بدی را می خواهد؛ همان گونه که خواستار خیر و خوبی است. (آری)، انسان همواره بسیار شتاب زده است. ۱۱ شب و روز را دو نشانه (از علم و قدرت خود) قرار دادیم و (روشنایی) نشانه‌ی (اول، یعنی) شب را محو کردیم، و نشانه‌ی (دوم، یعنی) روز را روشن و نورانی قرار دادیم تا در جست و جوی بخشایش و رزقی از پروردگارتان باشید و شمار سال ها و

حساب (عمرها و روی دادها) را بدانید، و هر چیزی را (که در مورد دنیا و آخرت تان به آن نیاز دارید)، به خوبی توضیح داده ایم. ۱۲ عمل هر انسانی را (مانند طوقی) بر گردش آویختیم و روز قیامت، (آن را به صورت) نوشته‌ای برایش بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند. ۱۳ (به او گفته شود): «کارنامه‌ات را بخوان. همین که امروز، خودت حساب رس بر خود باشی کافی است.» ۱۴ کسی که هدایت شود، فقط به سود خودش هدایت شده، و کسی که گمراه شود، صرفاً به ضرر خود گمراه شده است، و هیچ گنه کاری، بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و تا زمانی که پیامبری را (به سوی امتی) نفرستیم (و آنان تکذیب اش نکنند)، آنان را عذاب نمی کنیم. ۱۵ هنگامی که بخواهیم (مردم) شهری را نابود کنیم، (به سبب گناهان شان، بیشتر در نعمت غرق شان می کنیم، و بدین وسیله،) به کسانی که نعمت (های دنیا) آنان را به طغیان و سرمستی واداشته بود، فرمان می دهیم (که بیشتر آلوده شوند). در نتیجه، آنان نیز) در آن نافرمانی می کنند. پس فرمان (عذاب الهی) بر (اهالی) آن لازم می شود و بدین ترتیب، آنان را به شدت در هم می کوبیم. ۱۶ چه بسیار نسل هایی که پس از نوح هلاک کردیم، و کافی است که پروردگارت به گناهان بندگان

آگاه و (بدان ها) بیناست. ۱۷

۱۱ - ۱۲. انسان در طلب خیر و شر عجول است

خداوند در آیات شریف می‌فرماید: انسان، شر را به همان نحو می‌خواند و درخواست می‌کند که خیر را می‌طلبد؛ چراکه انسان بسیار شتاب‌زده است.

در این جمله، چند نکته نهفته است:

۱- مراد از «انسان»، جنس آدمی است و نه افراد معینی از انسان‌ها؛ از قبیل کفار و مشرکان که برخی از مفسران (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۱۶۲) بیان کرده‌اند.

۲- مراد از «دعا»، مطلق طلب است و نه دعای اصطلاحی (ر.ک: ترجمه مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۹۷)؛ چه به لفظ دعا باشد، یا نباشد؛ چه از مؤمن به خدا باشد، یا نباشد؛ چراکه غیر از خدا، معطی و مانعی وجود ندارد؛ همچنان که فرموده است: «همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از او تقاضا می‌کنند.» (رحمان/۲۹). همچنین فرموده است: «و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد.» (ابراهیم/۳۴).

۳- مراد از خیر و شر، هر چیزی است که مایه‌ی سعادت یا شقاوت آدمی است؛ نه مطلق هر چیزی که مضر یا نافع باشد.

۴- مراد از «عجله»، علاقه‌ی آدمی است به این‌که آنچه میل دارد، به‌زودی تحقق یابد. مراد از آن، لجاجت و درخواست عذاب نیست.

انسان در نسبت خیر و شر

این انسان عجول، وقتی چیزی را طلب می‌کند، صبر و حوصله به خرج نمی‌دهد و به صلاح و فساد خود نمی‌اندیشد تا در آنچه طلب می‌کند، راه خیر برایش مشخص شود و از آن راه به طلبش اقدام کند؛ بلکه به محض این‌که چیزی را نزدش تحسین کردند و او آن را مطابق میلش دید، با عجله و شتاب‌زدگی به سویش می‌رود. در نتیجه، آن چیز، گاهی شری از آب در می‌آید که مایه‌ی خسارت و زحمتش می‌شود؛ گاهی هم خیری که از آن نفع می‌برد.

نسبت این انسان با کتاب خدا نیز همین است: کتابی که بشر را به سوی استوارترین راه‌ها هدایت می‌کند و گروندگان به آن ملت و کیش را به سعادت و بهشت می‌رساند، در دست انسانی قرار می‌گیرد که میان خیر و شر یا سعادت و شقاوت فرق نمی‌گذارد؛ بلکه هر چه برایش پیش بیاید، همان را می‌خواهد و در طلبش برمی‌خیزد؛ بدون این‌که حق را از باطل تشخیص دهد.

روایات، ما را از این عجله برحذر داشته‌اند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «مردم را عجله هلاک می‌کند. اگر مردم کارها را با

تأمل به انجام می‌رساندند، کسی هلاک نمی‌شد.» (سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۱۲۹). امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز فرموده است: «راه نجات و هلاک خود را درست بشناس. مبدا از خدا چیزی را بطلبی که نابودی تو در آن است؛ در حالی که گمان می‌بری نجات تو در آن است. خداوند متعال می‌گوید انسان دعای شر می‌کند، آن‌گونه که دعای خیر می‌کند؛ چراکه انسان عجول است.» (نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴۱).

وجود اختیار، مجوز ارتکاب نیست

سزاوار نیست که انسان دست‌خوش عجله شود و هر چه را که دلش خواست و اشتهايش طلب کرد، دنبال کند، و هر عملی که ارتکابش برایش ممکن بود، مرتکب شود؛ آنگاه بهانه بیاورد که زمینه را خدا فراهم کرد، و اگر او نمی‌خواست، نمی‌گذاشت من این کار را بکنم!

خداوند در این مورد مثالی می‌زند: شب و روز را در نظر بگیرید که هر دو آیت الهی‌اند و هیچ‌وقت در يك حال نمی‌مانند؛ بلکه خدا با آیت شب، آثار روز را پاک می‌کند و حرکات موجودات را می‌گیرد و دیدگان را به خواب فرو می‌برد، و بر عکس، با آیت روز، قوا را بار دیگر بیدار می‌کند، و مردم برای طلب فضل پروردگارشان به جنب و جوش در می‌آیند، و با این گردش شب و روز، عدد سال‌ها و حساب‌ها را نگاه می‌دارند.

اعمال خیر و شر نیز همه به اذن خدا در عالم وجود تحقق می‌یابند و همه‌ی آن‌ها با قدرتی که خدا به آدمی داده است، برای آدمی ممکن می‌شود؛ لکن باید توجه کرد که همان‌طور که مشترک بودن شب و روز در آیت بودن باعث نمی‌شود که در حرکات هم یکسان باشند، اشتراك اعمال خیر و شر در این‌که هر دو به اذن خدا صورت می‌گیرند و خداوند، قدرت عمل به آن‌ها را به آدمی داده نیز جواز ارتکاب هر دو نیست، و چنین نیست که انسان بتواند هر چه را که هوس کرد، با عجله و سراسیمه دنبال کند و بدون هیچ احساس مسئولیتی، مرتکب هر عملی - خیر یا شر - بشود و همان‌طور که در اطاعت خدا آزاد است، معصیت خدا را هم آزادانه مرتکب شود. آدمی باید بداند که جواز انجام و ارتکاب، از خواص عمل خیر است، و عمل شر از آن سهمی ندارد؛ بلکه واجب است عمل شر را مانند شب تاریک‌کننده بداند و نزدیکش نشود، و عمل خیر را مانند روز بیناکننده بداند و به انجام رساند، و بدین ترتیب، فضل پروردگار خود را بجوید و امیدوار باشد که خدا پاداش آن را سعادت آخرت و رزق کریم مقرر فرماید (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۶۶-۷۲). /ب



کسی که طالب (زندگی) زودگذر (دنیا) باشد، آنچه را (که خودمان) بخواهیم، به سرعت در دنیا به او می‌دهیم (، و البته نه هر کس که خودش بخواهد؛ بلکه) به کسی که (خود) اراده کنیم. آنگاه جهنم را برایش قرار می‌دهیم؛ در حالی که سرزنش شده و رانده شده (از رحمت الهی) به آن وارد می‌شود و خواهد سوخت. ۱۸ و کسانی که آخرت را بخواهند و برای (به) دست آوردن آن، تلاش شایسته‌ی آخرت را به جا آورند و این در حالی باشد که ایمان داشته باشند، این افراد، از تلاش‌شان سپاسگزاری می‌شود. ۱۹ به هر یک از اینان و آنان، پیاپی از بخشش پروردگارت اضافه می‌کنیم. (آری،) بخشش پروردگار تو، (از هیچ کس) منع نشده است. ۲۰ ببین چگونه (در دنیا) برخی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، و بی‌شک آخرت از لحاظ درجات، بزرگ‌تر، و از نظر برتری، عظیم‌تر است. ۲۱ همراه «الله»، خدایی

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾ كَلَّا نُمِدُّهُنَّوَلَاءَ وَهُنَّوَلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ﴿٢٢﴾ ﴿٢٣﴾ وَفَضَّلْنَا رُبَّكَ الْآلَاءَ الْآيَاتِ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَلِيغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٤﴾ وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٥﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّلِينَ غَفُورًا ﴿٢٦﴾ وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا ﴿٢٧﴾ إِنْ التُّ الْمُبْتَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٨﴾

دیگر قرار مده؛ که سرزنش می‌شوی و بی‌یار و یاور خواهی شد. ۲۲ پروردگارت فرمان قاطع داده که تنها او را بپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو، یا هر دوی آنان به سالخوردگی رسیدند، و این در حالی است که نزد تو هستند، (کوچک‌ترین) سخنی که نشانگر ناراحتی و رنجش است، به آنان مگو، و با پرخاشگری آنان را از خود مران، و زیبا و شایسته با آن دو سخن بگو. ۲۳ از سر عطف و دل‌سوزی، با آنان مهربان و فروتن باش، و بگو: پروردگارا، همان‌طور که مرا در کودکی پرورش دادند (و با من مهربان بودند)، به آن دو رحم کن. ۲۴ پروردگارتان از آنچه در ضمیر شما می‌گذرد، آگاه‌تر است. اگر (در رفتار با والدین دچار اشتباهی شوید، چنانچه) صالح باشید (و توبه کنید، شما را می‌بخشد)؛ زیرا او همواره برای توبه‌کاران، بسیار آمرزنده است. ۲۵ حق خویشاوند را به او بده، و (همچنین حق) بینوا و در راه مانده (را)، و به هیچ وجه ریخت و پاش و ولخرجی نکن؛ ۲۶ زیرا افراد ولخرج و اسراف‌کار، برادران شیاطین هستند، و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بود. ۲۷

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۲۳ - ۲۴. اهمیت احسان به والدین

احسان به پدر و مادر، بعد از توحید خدا، واجب‌ترین واجبات است؛ همچنان‌که مسأله‌ی عقوق (عاق والدین)، بعد از شرك ورزیدن به خدا، از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است، و به همین سبب، خداوند در آیات شریف، این موضوع را پس از توحید و قبل از سایر احکام آورده است.

وجوب نیکی کردن به والدین با تکیه بر استدلال عقلی

انسان، بدون جامعه‌ی انسانی هرگز نمی‌تواند زندگی و دین داشته باشد. جامعه‌ی انسانی نیز امری اعتباری و قراردادی است که حدوث و بقایش به محبت نسل وابسته است. سرچشمه‌ی محبت نسل نیز آن رابطه و علاقه‌ای است که در بین ارحام رد و بدل می‌شود، و معلوم است که مرکز این رابطه، خانواده است و قوام خانواده از یک طرف به پدر و مادر است و از طرف دیگر به فرزندان. همین فرزندان اما هنگامی به رحمت و رأفت پدر و مادر نیاز دارند که پدر و مادر طبعاً مشتاق اولاد و شیفته‌ی پرورش آنان‌اند؛ برخلاف پدر و مادر که نیازشان به فرزندان هنگامی است که پیری عاجز و زبونشان کرده و از این‌که مستقلاً به ضروریات زندگی خود قیام کنند، بازمان داشته است؛ در حالی که فرزندان به عنفوان جوانی رسیده‌اند و می‌توانند حوایج پدر و مادر را برآورند. معلوم است که جفای اولاد به والدین در چنین روزهایی و متعارف شدن این جفاکاری در میان همه‌ی فرزندان باعث می‌شود که عواطف تولید و تربیت به کلی از جامعه رخت برنندد و کسی به تناسل و تربیت فرزند رغبت نکند و به تشکیل جامعه‌ی کوچک که همان خانواده است، مایل نباشد، و در نتیجه، از نسل بشر، تنها طبقه‌ای باقی بماند که بین‌شان قرابت رحم و رابطه‌ی خویشاوندی وجود نداشته باشد. پرواضح است که چنین جامعه‌ای به سرعت رو به انقراض می‌گذارد، و دیگر هیچ قانون و سنتی، فساد ایجادشده را جبران نمی‌کند، و در نتیجه، سعادت دنیا و آخرت از آنان سلب می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۵۱۶).

ظرفی در برخورد فرزندان با والدین

۱- خداوند، انگشت بر روی حالات پیری والدین که در آن موقع از همیشه به حمایت و محبت و احترام نیازمندترند، می‌گذارد و به فرزند می‌گوید: کمترین سخن اهانت‌آمیز را به آنان مگو! قرآن کریم، کمترین بی‌احترامی به پدر و مادر را اجازه نداده است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «اگر چیزی

کمتر از اف (کمترین اظهار ناراحتی) وجود داشت، خدا از آن نهی می‌کرد، و این کمترین مخالفت و بی‌احترامی به پدر و مادر است، و از این جمله، نظر تند و غضب‌آلود به پدر و مادر کردن است» (جامع‌السعادات، ج ۲، ص ۲۵۸).

۲- از سویی می‌فرماید که از ایشان اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و با صدای بلند و اهانت‌آمیز و داد و فریاد با آنان سخن مگو و با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با ایشان حرف بز. همه‌ی این‌ها، نشانه‌های ادب در سخن گفتن است.

۳- از سوی دیگر، به تواضع و فروتنی فرزند در برابر والدین دستور می‌دهد؛ تواضعی که نشان‌دهنده‌ی محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر. این در حالی است که این رفتارها، کوچک‌ترین زحمت آنان را نیز جبران نمی‌کند. مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته بود و طواف می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله را در همان حال مشاهده کرد و پرسید: آیا حق مادرم را با این کار جبران کرده‌ام؟ فرمودند: «نه. (این کار) حتی یکی از ناله‌های او (هنگام وضع حمل) را جبران نمی‌کند.» (فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۸).

۴- سرانجام می‌فرماید: موقعی که رو به سوی درگاه پروردگارت می‌آوری، پدر و مادرت را - زنده باشند یا مرده - فراموش مکن و برای آنان از پروردگارت رحمت بخواه، و چنین بگو: «خداوندا، همان‌گونه که آن‌ها مرا در کودکی تربیت کردند، تو مشمول رحمت‌شان قرار ده.» (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۷۵-۷۶). از این بخش از آیه برمی‌آید که دعای فرزند برای پدر و مادری که از دنیا رفته‌اند، مقبول خداوند است؛ وگرنه چه فایده‌ای دارد که بگوید برای آن‌ها دعا کن؟ (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۱۲۱).

اگر آیات شریف، حکم را به دوران پیری پدر و مادر اختصاص داده، از این جهت بوده است که پدر و مادر، در آن دوران، سخت‌ترین حالات را دارند و احساس نیاز به کمک فرزند را بیشتر حس می‌کنند؛ زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوان‌اند. این دستگیری، یکی از آمال پدرها و مادرها از فرزندان خویش است. آری، روزگاری که ایشان فرزند خرد خویش را پرستاری می‌کردند، و روزگار دیگری که مشقات آنان را به جان می‌خریدند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آن‌ها را به دوش می‌کشیدند، فرزندشان از تأمین واجبات خود عاجز بود، و والدین این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری، از دستگیری فرزند خود برخوردار شوند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۱۰۹). / ب



وَأَمَّا تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ الَّذِي آتَاهُ اللَّهُ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

اگر (تهی دست هستی و) برای به دست آوردن رزق و روزی از جانب پروردگارت که امید آن را داری، از آن (بینوا)ها روی برمی گردانی، با آنان (درشتی مکن؛ بلکه) به نرمی سخن بگو. ۲۸ (اگر فقیری به تو مراجعه کرد، مانند کسی که نمی خواهد هیچ کمکی کند، دستت را به گردنت زنجیر نکن، و زیاد (هم) گشاده دستی مکن؛ که سرزنش می شوی و درمانده خواهی شد. ۲۹ پروردگارت تو، روزی را برای هر کس بخواهد، گسترش می دهد یا تنگ می کند؛ زیرا او همواره از بندگانش آگاه و (به آنان) بیناست. ۳۰ فرزندان تان را از ترس تنگ دستی نکشید. ما، آنان را روزی می دهیم، و شما را (نیز همین طور). کشتن آنان، گناهی بزرگ است. ۳۱ نزدیک زنا (هم) نشوید؛ که آن کاری بسیار زشت است، و چه بد راهی ست! ۳۲ کسی را که خدا (کشتن او را) حرام کرده، به قتل نرسانید؛ مگر (این که) به حق (و طبق

قوانین شرع باشد). هر کس که مظلومانه کشته شود، برای ولی دم او، تسلطی (برای قصاص قاتل) قرار دادیم. پس نباید در کشتن زیاده روی کند (و بیش از یک نفر را بکشد)؛ زیرا ولی دم، یاری شده ی (ما) ست. ۳۳ (اگر یتیمی را به سرپرستی گرفتید،) صرفاً به بهترین حالت به مال (آن) یتیم نزدیک شوید، و امور او را با آن تدبیر کنید) تا زمانی که به کمال رشدش برسد. (در آن هنگام، مالش را به او بسپارید) و به پیمان (های خویش) وفا کنید؛ زیرا (در قیامت،) در مورد (وفای به) پیمان ها سؤال خواهد شد. ۳۴ هنگامی که (چیزی را برای فروختن) پیمانه می کنید، کامل و دقیق پیمانه کنید (و چیزی کم نگذارید) و با ترازوی درست وزن کنید. این (روش)، بهتر و خوش عاقبت تر است. ۳۵ از آنچه که در مورد آن هیچ آگاهی و دانشی نداری، پیروی نکن؛ زیرا گوش و چشم و دل، همگی بازخواست خواهند شد. ۳۶ با سرمستی و تکبر در زمین راه مرو؛ که تو (با این نوع گام برداشتن)، نه زمین را خواهی شکافت و نه در بلندی به کوه ها خواهی رسید. ۳۷ گناه همه ی این (کار)ها، نزد

پروردگارت ناپسند است. ۳۸

۳۶. معیار عمل انسان، علم اوست

به حکم فطرت لازم است که انسان در ساحت اعتقاد، اقوال و اعمال، از آنچه بدان علم قاطع و محکم دارد، پیروی کند؛ یعنی باید اعتقاد، گفتار و عمل یقینی از خود بروز دهد. نکته‌ای که می‌ماند، این‌که اگر می‌تواند این علم را تحصیل کند، باید از علم خود پیروی کند؛ اما اگر نمی‌تواند، باید از اهل خبری آن مسائل تقلید کند.

فطرت سالم، انسان را از پیروی ظن، شك و وهم باز می‌دارد و به تبعیت از علم خود یا تقلید از علم عالم و متخصص هر فن وادار می‌کند؛ چنان‌که انسان، علم آن عالم را علم خود می‌داند و پیروی از او را پیروی از علم خود می‌شمارد. شاهد این مدعا، اعمال فطری و عرفی مردم از جمله پیروی از نظر پزشک است.

عمل به ظن یا علم دیگران، دلیل علمی دارد

در هر مرحله‌ای از زندگی، وقتی مسأله‌ای برای انسان پیش می‌آید، مبتنی بر ادله‌ی علمی بر آن مسئله علم خواهد یافت؛ یا به ماهیت مسئله علم خواهد یافت، یا به وجوب عمل بدان مسئله علم پیدا خواهد کرد پس اگر دلیلی علمی، وجوب پیروی از ظنی مخصوص را ثابت کرد، پیروی از آن ظن هم پیروی از علم خواهد بود. پس در هر اعتقاد یا عملی که تحصیل علم آن ممکن است، پیروی از غیر علم حرام است؛ اما در اعتقاد و عملی که نمی‌شود بدان علم پیدا کرد، زمانی اقدام و ارتکاب جایز است که دلیلی علمی آن را تجویز کند؛ مانند اخذ احکام از پیغمبر ﷺ و پیروی و اطاعت از آن جناب در نواهی و اوامری که از ناحیه‌ی پروردگارش آورده، و نیز عمل کردن مریض به دستوری که طبیب می‌دهد؛ زیرا در این موارد، دلیل علمی داریم که آنچه اینان می‌گویند، مطابق با حقیقت است. عصمت انبیاء ﷺ، خود دلیلی علمی بر این است که آنچه انبیا دستور داده‌اند، مطابق با حقیقت است، و هر کس که به دستور آنان عمل کند، به حقیقت رسیده است. همچنین خبرگی و حاذق بودن طبیب، خود حجتی علمی بر این است که هر کس به وی مراجعه و به دستورش عمل کند، به حقیقت رسیده است.

تبیین علت نهی از پیروی کردن از غیر علم

خداوند، دستور خود به پیروی نکردن از غیر علم را چنین تعلیل و توجیه می‌فرماید که به‌زودی از گوش و چشم و قلب که

وسایل تحصیل علم‌اند، بازخواست خواهد شد؛ چراکه آن‌ها، نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی کرده است تا انسان با آن‌ها حق را از باطل تمییز دهد و خود را به حقیقت برساند و به اعتقاد و عمل حق دست یابد. پس به‌زودی از يك يك آن‌ها بازخواست و پرسش می‌شود که آیا برای آنچه که به کار بسته‌ای، علمی به دست آورده بودی یا نه، و اگر به دست آورده‌ای، پیروی هم کرده‌ای یا نه. از آنچه گوش شنید، و چشم دید، و قلب اندیشید و حکم کرد، خواهند پرسید که موافق یقینات بود یا نه. گوش و چشم و قلب ناگزیرند که به حق اعتراف کنند و به آنچه که واقع شده، گواهی دهند؛ حتی اگر برضد صاحبشان باشد؛ همچنان‌که این معنا در آیات ۱۹ تا ۲۳ سوره‌ی فصلت آمده است. جالب توجه این‌که خداوند، فؤاد را هم افزوده و جزء گواهان برضد آدمی معرفی کرده است؛ چون فؤاد همان است که انسان همه چیز را با آن درک می‌کند. این از عجیب‌ترین نکاتی‌ست که انسان از آیات مربوط به محشر استفاده می‌کند؛ این‌که خدای متعال از نفس انسانی انسان بازخواست می‌کند و از او در باره‌ی مدرکاتش در زندگی دنیا می‌پرسد، و او نیز برضد خود شهادت می‌دهد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۱۲۶-۱۳۲).

اهتمام دین به تحقق نظم اجتماعی

آیه‌ی شریف، یکی از مهم‌ترین اصول زندگی اجتماعی را طرح کرده که نادیده گرفتن آن، نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت. اگر این برنامه‌ی قرآنی در کل جامعه‌ی انسانی و همه‌ی جوامع بشری به‌درستی اجرا شود، بسیاری از نابسامانی‌ها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوت‌های عجولانه و گمان‌های بی‌اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد، برچیده خواهد شد. در غیر این صورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی فراگیر می‌شود، هیچ‌کس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود، هیچ‌کس به دیگری اطمینان نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۱۸).

امام صادق علیه السلام فرموده است: «یکی از حقایق ایمان این است که گفتارت از علمت فزون‌تر نباشد و بیش از آنچه می‌دانی، نگوئی.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶). / ب



ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
 آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٦﴾ أَفَأَصْفِكُمْ رَبُّكُمْ
 بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا
 ﴿٣٧﴾ وَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا
 ﴿٣٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَآتَبَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ
 سَبِيلًا ﴿٣٩﴾ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ عَلَمًا كَبِيرًا ﴿٤٠﴾ تَسْبِيحٌ لَهُ
 السَّمَوَاتِ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
 وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾ وَإِذَا
 قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
 حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿٤٢﴾ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي
 آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ آدْبِرِهِمْ
 نُفُورًا ﴿٤٣﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَعْبُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَعِينُونَ إِلَيْكَ وَإِذْهُمْ
 يُجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَعْبُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٤﴾ أَنْظُرْ
 كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٥﴾
 وَقَالُوا إِذْ أَكُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ نَأْتِنَا مَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٦﴾

این (دستورها)، برخی از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرد. و با «الله»، خدایی دیگر قرار مده؛ که سرزنش شده و رانده شده (از رحمت الهی) در جهنم افکنده خواهی شد. ۳۹ آیا (خیال می‌کنید (که) پروردگارتان، شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و برخی از فرشتگان را دختران (خود) انتخاب کرده است؟ حقیقتاً شما سخنی بزرگ (و ناروا) می‌گویید. ۴۰ به‌راستی در این قرآن، (حقایق را) به شکل‌های گوناگون بیان کردیم تا پند گیرند؛ حال آن‌که تنها بر دوری و گریزشان (از حق) می‌افزاید. ۴۱ بگو اگر - طبق سخن اینان - خدایی همراه او بود، در آن حال حتماً به سوی (خدای) صاحب عرش، راهی (برای تصرف فرمان‌روایی اش) می‌جستند. ۴۲ او پاک و بسیار برتر است از آنچه می‌گویند. ۴۳ آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آن‌هاست، او را (از هر بدی و نقصی) منزّه می‌شمرد، و هیچ چیز نیست مگر

این‌که در حالی که او را می‌ستاید، (از هر عیب و نقصی) منزّهش می‌شمارد؛ ولی شما تسبیح و پاک شمردن آنان را نمی‌فهمید. او همواره بردبار و بسیار آمرزنده است. ۴۴ هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، (به سبب کفر و لجاجت‌شان)، پرده‌ای نادیدنی قرار می‌دهیم؛ ۴۵ (به سبب کفر و لجاجت‌شان)، بر دل‌های آنان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا مبدا (حقایق) آن را بفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای (قرار داده‌ایم)، و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، با دوری و گریز (از حق)، به او پشت می‌کنند. ۴۶ هنگامی که به سخنان تو گوش می‌کنند، ما از آنچه به آن گوش می‌کنند، آگاه‌تریم، و (نیز) آن هنگام که نجوا می‌کنند (به خوبی از دل‌هایشان خبر داریم)؛ آن زمان که ستم‌کاران می‌گویند: «شما فقط از مردی جادوشده پیروی می‌کنید.» ۴۷ ببین چگونه برای تو اوصافی بیان کردند و بدین علت گمراه شدند؛ در نتیجه نمی‌توانند هیچ راهی (برای انکار تو) پیدا کنند. ۴۸ و گفتند: «آیا زمانی که استخوان‌ها و اجسامی پوسیده شدیم، آیا به‌راستی به صورت مخلوقاتی جدید، زنده خواهیم شد؟» ۴۹

ترجمه و تفسیر قرآن کریم

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: از کلام خدای متعال فهمیده می‌شود که همه‌ی موجودات، عالم‌اند، و هر جا که خلقت راه یافته، علم نیز بدانجا رخنه کرده است، و هر يك از موجودات، به مقدار حظی که از وجود دارد، بهره‌ای از علم دارد، و البته لازمه‌ی این حرف، این نیست که بگوییم تمامی موجودات از نظر علم با هم برابرند، یا بگوییم علم در همه يك نوع است، یا همه، آنچه را که انسان می‌فهمد، می‌فهمند.

آیات قرآن، این دعوی را چنین ثابت می‌کند: «وقتی مجرمان) به پوست‌های تن‌شان می‌گویند که چرا برضد ما گواهی دادید، آن‌ها جواب می‌دهند که همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را گویا کرده است.» (فصلت: ۲۱): یا: «(خداوند) به زمین دستور داد: به وجود آیی (و شکل گیرید)؛ از روی اطاعت یا اکراه! آن‌ها گفتند: ما از روی طاعت می‌آئیم.» (فصلت: ۱۱). چون چنین است که هیچ موجودی بدون علم نیست، خیلی آسان است که بگوییم هیچ موجودی نیست مگر این‌که وجود خود را درک می‌کند (هر یک، به قدری و نحوی) و می‌خواهد با وجود خود، احتیاج و نقضی را که سراپایش را فرا گرفته، اظهار کند؛ احتیاج و نقضی که غنای پروردگار و کمال او، آن را احاطه کرده است. پس هیچ موجودی نیست مگر این‌که درک می‌کند که ربی غیر از خدای متعال ندارد. پس او پروردگار خود را تسبیح می‌کند و از داشتن شریک یا هر عیبی منزّه می‌شمارد. بنابراین، برخلاف نظر برخی مفسران (منهج‌الصادقین، ج ۵، ص ۲۸۳)، تفسیر تمامی موجودات عالم، از جنس قول است؛ البته صرفاً از طریق لفظ نمی‌توان تسبیح موجودات عالم را حالی و نه قولی تصور کرد؛ یا لفظ تسبیح را بر معنای مجازی و نه حقیقی حمل کرد.

دیگر این‌که اگر به اشیاء و موجودات عالم از جهت کشف‌شان از غنا و کمال خدایی، و نقص و احتیاج خود نگریسته شود، وجودشان تسبیح است؛ اما اگر از این جهت لحاظ شوند که نشان‌دهنده‌ی نعمت وجود و سایر جهات کمال‌اند، وجودشان حمد خداست. البته در هر دو صورت، در شعورشان تردیدی نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۱۴۹-۱۵۳).

امام صادق علیه السلام در تبیین معنای این آیه فرموده است: «هر چیزی، خدای را با تسبیح خود حمد می‌کند. آری، همین که می‌بینیم دیوارها ترک می‌خورد و شکاف برمی‌دارد، این تسبیح دیوار است؛ چون نشان می‌دهد که به تعمیر نیاز دارد.» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۳). رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده‌اند که «چون چارپایان هم خدا را تسبیح می‌کنند، بر صورتشان داغ مزنید.» (فروع کافی، ج ۶، ص ۵۳۸). /

۴۴. حقیقت حمد و تسبیح تمام موجودات عالم در پرتو معناشناسی کلام

حقیقت کلام، فهماندن و کشف چیز است که در ضمیر است؛ به هر طریقی حتی به غیر زبان که صورت گیرد. انسان چون برای نشان دادن منویات و معانی مقصود خود و اشاره بدان‌ها نمی‌تواند آن‌ها را پدید آورد، مثلاً نمی‌تواند مقصود خود را در دل طرف خلق کند، ناگزیر است که الفاظ را برای این کار به کار گیرد، یا از اشاره یا کتابت یا نصب علامت استفاده کند؛ و الا اشکال دیگر کلام نیز وجود دارد؛ مثلاً اگر قیام وجودی یک موجود، نشان‌دهنده‌ی درون و باطن او بود، همین قیام، چون از درون او خبر می‌دهد، مطابق تعریفی که از کلام شده، قول و کلام آن موجود است؛ هرچند این کلام از سنخ لفظ نیست؛ بلکه از جنس عمل است.

قرآن مجید، برای خدای متعال، دو لفظ کلام و قول را به کار برده است؛ در حالی که می‌دانیم که کلام خداوند از قبیل آواز شنیدنی و الفاظ قراردادی نیست. همچنین کلام موجودات عالم چون زمین و آسمان و ... نیز تسبیح خداست، و این تسبیح از آن‌روست که این موجودات، از توحید ربوبی خداوند کشف می‌کنند.

فقر ذاتی موجودات؛ گویای وجود خدای واحد

سراسر عالم، جز فقر محض نسبت به خدای متعال نیست. همه‌ی عالم، با همه‌ی وجود، محتاج اوست، و احتیاج، بهترین قرینه و نشانه از وجود کسی است که عالم محتاج اوست. این‌که قوام وجودی تمام موجودات عالم به خداست و این موجودات مجبورند که نقایص وجودی خود را با استمداد از سایر موجودات تکمیل کنند، خود به‌صراحت وجود پدیدآورنده‌ی را کشف می‌کند که رب و متصرف در هر چیز و مدبر امر همه است. نظام عمومی و جاری در موجودات عالم که همه‌ی پراکنده‌ها را جمع و رابطه‌ی میان همه برقرار کرده است نیز وحدانیت پدیدآورنده‌ی این عالم را ثابت می‌کند. مشرکان که برای خدا شریک قائل‌اند و نسبت نقص و عیب به خدا می‌دهند نیز با کلامشان، معنای ذهنی‌شان، و با اعضای انتقال‌دهنده‌ی این کلام، حاجت وجودی خود به خدایی واحد را فریاد می‌زنند.

هر موجودی، مرتبه‌ای علمی دارد

برخی از مفسران اشکال کرده‌اند تسبیح گفتن خدا، زمانی محقق است که هر موجودی وحدانیت پروردگارش را با قصد و اختیار کشف کند. قصد نیز از توابع حیات است. اما آیا مگر همه‌ی موجودات عالم، از حیات بهره‌مندند؟ پس گویا چاره‌ای جز این نیست که تسبیح را بر معنای مجازی حمل کنیم و مقصود از آن را همان کشف و دلالت بر وجود پروردگار بدانیم.



﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ يَنَّهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَتْ لِلإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحذُورًا ﴿٥٧﴾ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ القِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾﴾

بگو: «(این که سهل است؛) سنگ باشید یا آهن؛ ۵۰ یا آفریده‌ای که در اذهان شما بزرگ می‌نماید.» پس به تو خواهند گفت: «چه کسی دوباره ما را می‌آفریند؟» بگو: «همان که نخستین بار شما را پدید آورد.» پس (دوباره) با تعجب و استهزا سرهایشان را به طرف تو تکان خواهند داد و می‌گویند: «کی خواهد بود؟» بگو: «چه بسا نزدیک باشد.»؛ ۵۱ روزی که شما را فرا می‌خواند، و شما، در حال ستایش او، (دعوتش را) پاسخ می‌گویید و گمان می‌کنید که تنها اندکی (در برزخ) درنگ کرده‌اید. ۵۲ به بندگان من بگو: سخنی بگویند که (از همه) نیکوتر است؛ زیرا شیطان، (با سخن‌های زشت و ناروا)، میان‌شان را به هم می‌زند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان، دشمنی آشکار است. ۵۳ پروردگارتان از (حال) شما آگاه‌تر است؛ اگر بخواهد، به شما رحم می‌کند؛ یا اگر بخواهد، عذاب‌تان می‌کند. ما تو را

وکیلی (از جانب خود) به سوی آنان نفرستاده و بر ایشان مسلط نکرده‌ایم (تا آنان را به اسلام مجبور کنی). ۵۴ پروردگار تو، از (حال) کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، آگاه‌تر است، و به‌راستی برخی از پیامبران را بر بعضی (دیگر) برتری بخشیدیم، و به داوود زبور دادیم. ۵۵ بگو: کسانی را که به جای او (خدا) پنداشته‌اید، بخوانید. پس (خواهید دید که) نمی‌توانند از شما مشکلی را برطرف کنند و (اختیار) هیچ تغییری را (ندارند). ۵۶ آن (چیزهایی که اینان) آن‌ها را برای نزدیک شدن به «الله» می‌خوانند، (خود برای تقرب) به پروردگارشان، وسیله می‌جویند تا (مشخص شود) کدام یک (به او) نزدیک‌ترند و به رحمت‌اش امید دارند و از عذابش می‌ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت همواره درخور پرهیز است. ۵۷ هیچ شهری نیست مگر این‌که پیش از (فرا رسیدن) روز قیامت، (اهالی) آن را نابود می‌کنیم، یا به سختی عذاب‌شان خواهیم کرد. این (حقیقت)، در کتاب (علم الهی) نوشته شده (و قطعی) است. ۵۸



مشیت خداوند و عمل انسان؛ دو عامل مؤثر در سعادت و شقاوت او

خداوند دوست دارد که مؤمنان در باره‌ی سعادت و شقاوت یکدیگر قضاوت نکنند و برای مثال، نگویند که فلانی چون از رسول خدا ﷺ پیروی کرده، سعید، و آن دیگری که نکرده، شقی‌ست؛ یا فلانی اهل بهشت و آن دیگری اهل جهنم است. کسانی که به خدا ایمان دارند، باید این امر را به خدا واگذار کنند؛ چون پروردگار شما، شما را بهتر می‌شناسد، و همو به مقتضای استحقاقی که از رحمت یا عذاب او دارید، میان شما قضاوت و داوری می‌کند. اگر خواست، رحم می‌کند (به شرط ایمان و عمل صالح)، و اگر خواست، عذابتان می‌کند، و چنین می‌کند مگر به سبب کفر و فسق شما.

این‌که خداوند فرموده است «اگر خواست، بر شما رحم می‌کند، و اگر خواست، عذابتان می‌کند»، به اعتبار مشیت‌های گوناگون پدید می‌آید، و مشیت‌های گوناگون هم ناشی از ایمان و کفر و عمل صالح و طالح است. این نیز روشن است که جمله‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»، برای این است که به مؤمنان هشدار دهد که اگر نجات می‌خواهند، نباید از عمل صالح دست بردارند و تنها به رسول خدا ﷺ اعتماد کنند و سعادت خود را صرفاً بر قبول دین پیامبر متوقف کنند و عمل حسنه را کنار نهند؛ همان‌طور که یهود و نصاری به دین خود دل‌خوش هستند. آیه‌ی شریف، همه را خطا می‌پندارد و می‌فرماید: «(فضیلت و برتری شما)، به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست. هر کس عمل بدی کند، کیفر داده می‌شود.» (نساء/۱۲۲) همچنین در خطا شمردن این تلقی که سعادت در گرو صرف پذیرش دین است و نه عمل صالح می‌فرماید: «کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده و کسانی که به آیین یهود گرویده‌اند و نصاری و صابئان [پیروان یحیی] اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح کنند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است.» (بقره/۶۲).

پیامبران نیز اگرچه دارنده‌ی عالی‌ترین مراتب فضیلت هستند، طبقاتی دارند و بعضی از برخی دیگر بالاترند؛ زیرا درجه، ثواب، اعجاز و کتاب برخی، عالی‌تر است. چون خداوند به باطن ایشان عالم بود، پیامبر اسلام ﷺ را بر سایر انبیا برتری بخشید (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۱۵۷)، و داوود را که بر بسیاری از انبیا برتری دارد، زبور بخشید که جامع احسن کلمات در حمد و تسبیح خداست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۴-۱۶۵). /

۵۳ - ۵۵. تبیین کیفیت برخورد مسلمانان با مخالفان

در باب معنای آیات شریف، سه تفسیر آمده است:

۱. گویا پیش از هجرت رسول خدا ﷺ، بعضی از مسلمان‌ها با مشرکین مواجه می‌شدند و می‌گفتند که شما اهل آتش، و ما مؤمنان، به برکت رسول خدا ﷺ، اهل بهشت‌ایم، و همین باعث می‌شده که مشرکان برضد مسلمانان تہییج شوند و عداوت‌ها و فاصله‌شان بیشتر شود و بهانه‌هایی تازه در روشن کردن آتش فتنه و آزار مؤمنان و رسول خدا ﷺ و عناد با حق به دست آورند. بنابراین، خداوند، مسلمانان را به نیکو سخن گفتن و رعایت ادب در کلام و احتراز از وسوسه‌های شیطان دستور داده، و این‌که بدانند همه‌ی امور به مشیت خداست و نه به دست رسول خدا ﷺ تا او قلم تکلیف را از گروندگان به خود بردارد و ایشان را اهلیت سعادت بدهد. آری، در درگاه خدا، حُسن سریره و خوش‌رفتاری و کمال ادب، ملاک برتری انسان‌هاست. حتی اگر خداوند، بعضی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، به سبب همین حسن رفتار و سیرت و ادب بیشتر بوده است. برای مثال، داوود علیہ السلام را بر دیگران برتری بخشیده و بدو زبور داده، و در آن، بهترین ادب و پاکیزه‌ترین حمد و ثنای الهی را به وی آموخته است.

خداوند، علت سخن گفتن بندگان خداوند با یکدیگر به بهترین وجه را این می‌داند که شیطان با سخنان ناموزون در میان آن‌ها فتنه و فساد می‌کند، و علت این فتنه‌گری شیطان را چنین باز می‌گوید که او همیشه دشمن آشکاری برای انسان بوده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۲-۱۶۳).

۲. مقصود از گفتار احسن، خودداری کردن از جنگ با مشرکان و برقرار کردن روابط حسنه و مسالمت‌آمیز است. مخاطب آیه، مؤمنان صدر اسلام و اهل مکه‌اند در زمانی که هنوز رسول خدا ﷺ هجرت نکرده‌اند. چنان‌که از روایات برمی‌آید، این آیه، نظیر «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (و با مردم نیکو سخن گوئید.) (بقره/۸۳) است (منهج‌الصادقین، ج ۵، ص ۲۸).

۳. منظور از «عباد»، بندگان مشرک‌اند که گرچه راه خطا را پیش گرفته‌اند، خداوند برای تحریک عواطف انسانی آن‌ها، با تعبیر «عبادی» (بندگانم) از آن‌ها یاد کرده و دعوت‌شان کرده که سراغ «قول احسن» یعنی کلمه‌ی توحید و نفی شرک بروند و مراقب وسوسه‌های شیطان باشند. به این ترتیب، هدف از بیان این آیات بعد از ذکر دلایل توحید و معاد، نفوذ در دل مشرکان است تا کسانی که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه

آیند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵۸).



وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ
 وَآتَيْنَا مُوسَى الْثَقَاةَ مُبَصِّرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ
 إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ
 وَمَا جَعَلْنَا الرَّيْبِيَّ الَّذِي آزَبْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ
 الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا
 ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
 قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي
 كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ آخَرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ
 إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ
 جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾ وَاسْتَفْزَمْنَا مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ
 بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بَخِيلِكَ وَرَجَلِكَ وَشَارِكُهُمْ
 فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
 الْأَغْرُورًا ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى
 بِرَبِّكَ وَكَيْلًا ﴿٦٥﴾ رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ
 فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

صرفاً تکذیب پیشینیان نسبت به معجزات (پیامبران)، ما را از فرستادن آن‌ها بازداشته است. و (از آن جمله)، به (قوم) ثمود، آن ماده‌شتر (شگفت‌انگیز) را دادیم که (معجزه‌ای) واضح و روشن بود؛ (ولی) نتیجه این شد که (مردم) به آن ستم کردند. (آری)، معجزات را فقط برای بیم‌دادن می‌فرستیم. ۵۹ زمانی (را یاد کن) که به تو گفتیم: «پروردگارت به مردم احاطه دارد.» آن خوابی که به تو نشان دادیم و آن درخت لعنت‌شده در قرآن را فقط آزمایشی برای مردم قرار دادیم. (آری)، آنان را بیم می‌دهیم؛ (ولی) نتیجه این شد که تنها موجب افزایش طغیانی بزرگ در آنان می‌شود. ۶۰ زمانی (را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم: «به آدم سجده کنید.» و همگی سجده کردند؛ مگر ابلیس (که) گفت: «آیا به کسی که از گل آفریده‌ای، سجده کنم؟» ۶۱ (به اعتراض) گفت: «(خداایا) به من

خبر بده این شخص را که بر من برتری دادی (، دلیلش چه بود؟) اگر تا روز قیامت به من مهلت دهی، حتماً بر فرزندان او - مگر اندکی از آنان - افسار می‌زنم.» ۶۲ (خداوند) فرمود: «برو؛ که هر کس از آنان که از تو پیروی کند، دوزخ، کیفر شماست؛ که سزایی تمام و کمال است؛ ۶۳ هر يك از آنان را که می‌توانی، با صدايت تحريك كن و به راهی که می‌خواهی، ببر و به یاری لشکر سوار و پیاده‌ات بر آنان نهيب بزن و با آنان در اموال و فرزندان‌شان شريك شو و به آنان وعده بده؛ در حالی که شیطان تنها وعده‌ی دروغ به آنان می‌دهد؛ ۶۴ تو هیچ تسلطی بر بندگان من نداری؛ و (ای پیامبر)، همین‌که پروردگار تو حامی و پشتیبان توست، کافی‌ست.» ۶۵ پروردگار شما، کسی‌ست که کشتی‌ها را در دریا برایتان به حرکت درمی‌آورد تا از فضلش (رزق و روزی) بجویید؛ زیرا او همواره با شما مهربان است. ۶۶

۶۰. مقصود از شجره‌ی ملعونه در قرآن

به وسیله‌ی آن آزمایش شده و می‌شود. و چنین صفاتی جز بر یکی از سه دسته‌ی مشرکین، منافقین و اهل کتاب، تطبیق پذیر نیست.

رشد این شجره‌ی ملعونه نیز یا ۱. از راه تناسل و زاد و ولد است؛ طوری که هر خانواده از ایشان که در میان مردمی زندگی می‌کنند، دین و دنیای آن مردم را فاسد و آنان را دچار فتنه می‌کنند؛ یا ۲. از راه پیدا شدن عقیده‌ها و مذاهب فاسد که آن‌ها دورش را می‌گیرند و ترویجش می‌کنند، به اسلام ضربه وارد می‌آورند.

بنی‌امیه، همان شجره‌ی ملعونه در قرآن است

خدای سبحان، شجره‌ی ملعونه را در عالم خواب به رسول گرامی خود نشان داده و آنگاه در قرآن بیان کرده که آن شجره‌ای که در رؤیا نشانت دادیم و پاره‌ای از رفتارشان را برایت باز گفتیم، فتنه‌ی اسلام است. گرچه برخی از مفسران (ر.ک: الدرالمثور، ج ۴، ص ۱۹۱)، مراد از رؤیا را معراج حضرت رسول، و مقصود از شجره‌ی ملعونه را شجره‌ی زقوم دانسته‌اند و علت لعن آن را توجیه کرده‌اند (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۶). یا گفته‌اند که مراد از «رؤیا»، خوابی است که رسول خدا ﷺ دید که در آینده وارد مکه و مسجدالحرام خواهد شد (ر.ک: منهج‌الصادقین، ج ۵، ص ۲۹۳)، و مقصود از شجره‌ی ملعونه نیز قوم یهود است (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۱۶۵)، مراد از رؤیا در این آیه، خوابی است که رسول خدا ﷺ در باره‌ی بنی‌امیه دید، و شجره‌ی ملعونه نیز شجره‌ی این دودمان است؛ که روایات بسیاری این تفسیر را تأیید می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۱۸۸-۱۹۷).

چنین روایت شده است که وقتی رسول خدا ﷺ در خواب دید که بنی‌امیه بر منبرش همچون میمون جست‌وخیز می‌کنند، بسیار ناراحت شد. پس خدای متعال، این آیه‌ی شریف را فرستاد (الدرالمثور، ج ۴، ص ۱۹۱)؛ یا گفته‌اند که رسول خدا ﷺ در عالم رؤیا، بنی‌امیه را دید که بر بالای منبرش رفته‌اند. برای همین اندوهناک شد. خداوند وحی فرستاد که غم مخور؛ دنیایی است که به دست می‌آورند (و در آخرت بهره‌ای ندارند). رسول خدا ﷺ خوشحال شد، و این است معنای آیه‌ی «وَمَا جَعَلْنَا الْإِثْمَ وَالْآثِمَةَ الْإِفْتِنَةَ لِلنَّاسِ»؛ یعنی: ما این پیشامد را مایه‌ی امتحان مردم قرار دادیم (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲۶). / ب

خداوند در این آیه‌ی شریف و سایر آیات قرآن، رؤیای پیامبر ﷺ و شجره‌ی ملعونه را که فتنه‌ی مردم قرار داده، به‌درستی تبیین نفرموده است. البته رؤیاهایی را به پیامبر ﷺ نسبت داده است (انفال/۴۳؛ فتح/۲۷)؛ لکن هیچ‌یک از آن‌ها با رؤیای طرح‌شده در آیه‌ی شریف تطبیق نمی‌کند. همچنین شجره‌ی ملعونه هم معلوم نیست که چیست؛ یعنی شجره‌ای در قرآن کریم به چشم نمی‌خورد که خداوند اسمش را برده و سپس آن را لعنت کرده باشد. البته از شجره‌ای به نام «زقوم» اسم برده و آن را با صفت فتنه توصیف کرده و فرموده است: «آیا این (نعمت‌های جاویدان بهشتی) بهتر است یا درخت (نفرت‌انگیز) زقوم؟ ما آن را مایه‌ی درد و رنج ظالمان قرار دادیم.» (صافات/۶۲-۶۳)؛ ولی دیگر آن را نه در اینجا و نه در جای دیگر لعنت نکرده است. شاید بتوان گفت که خداوند در پی روشن نمودن این دو داستان در این آیه‌ی شریف نبوده است. بنابراین باید برای فهم دو داستان به سیاق آیات پناه برد.

مراد از شجره‌ی ملعونه و کیفیت رشد آن

از سیاق آیات قبل و بعد، و صدر و ذیل آیه‌ی شریف به دست می‌آید که داستان رؤیا و شجره‌ی ملعونه، دو امر مهمی است که یا به‌زودی در بشریت ظهور می‌یابد، یا در ایام نزول آیات پیدا می‌شود و مردم را دچار فتنه می‌کند و فساد را در آنان رواج می‌دهد و طغیان و استکبار را در آنان می‌پروراند. مبتنی بر همین آیه مشخص می‌شود که لعن این شجره‌ی ملعونه، در قرآن نیز آمده است.

نکته‌ی شایان ذکر این‌که در قرآن، افراد و گروه‌های متعددی هدف لعن قرار گرفته‌اند. نکته‌ی دیگر این‌که شجره نیز هم به درخت‌های ساقه‌دار اطلاق می‌شود و هم به ریشه‌هایی که از آن‌ها شاخه‌های فرعی جوانه می‌زند؛ مانند ریشه‌های مذهبی و اعتقادی. بنابراین وقتی می‌گویند فلانی از شجره‌ی مبارکه‌ای است، یعنی ریشه و دودمان مبارکی دارد (لسان‌العرب، ج ۴، ص ۳۹۵). رسول خدا ﷺ نیز بسیار فرموده‌اند که «من و علی از یک شجره‌ایم.» (احتجاج، ج ۱، ص ۱۴۳).

پس به نظر می‌رسد که شجره‌ی ملعونه، صفات شجره را دارد؛ یعنی از یک ریشه منشعب شده و نشو و نما کرده و شاخه‌هایی دارد، و مانند درخت، بقایب یافته و میوه‌ای داده است. این شجره به دودمانی تطبیق شده است که امت اسلام



﴿

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا يَأْتِيَهُمْ فَلَمَّا نَجَّيْنَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٦﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا ﴿٦٧﴾ أَمْ آمَنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٨﴾ ﴿٦٩﴾ وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرِمَ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

هنگامی که در دریا صدمه‌ای به شما برسد، جز او، کسانی که (آنان را به پرستش) می‌خوانید، از یاد و خاطرتان می‌روند، و هنگامی که شما را نجات می‌دهد و به خشکی می‌رساند، (باز به او) پشت می‌کنید. (آری،) انسان همواره بسیار ناسپاس است. ۶۷ مگر (پس از نجات از دریا) ایمن شدید از این که شما را در قسمتی از خشکی فرو برد یا به سویتان توفانی از شن فرستد و بر شما مسلط کند؛ آنگاه برای خود هیچ نگاهی نیاید؟ ۶۸ آیا ایمن شدید از این که دوباره شما را به دریا بازگرداند؛ آنگاه به سویتان توفانی درهم‌کوبنده فرستد و بر شما مسلط کند، و بدین ترتیب، شما را به سبب ناسپاسی‌تان غرق کند؟ سپس در پی آن توفان، هیچ کس را برای خود پیدا نخواهید کرد که در برابر ما دنبال دادخواهی و خون‌خواهی (از شما) باشد. ۶۹ به‌راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا

(بر مرکب‌ها و کشتی‌ها) نشان‌دیم و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از موجوداتی که آفریدیم، کاملاً برتری دادیم. ۷۰ روزی (را یاد کن) که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم. پس کسانی که نامه‌ی (عمل) آنان به دست راست‌شان داده شود، (با سربلندی و خوشحالی،) نامه‌ی (عمل) خود را می‌خوانند و به اندازه‌ی سِر سوزنی مورد ستم قرار نمی‌گیرند. ۷۱ و آن که در این دنیا کور (دل) باشد، در آخرت، کور و (از راه سعادت) گمراه‌تر خواهد بود. ۷۲ نزدیک بود تو را از (پایداری بر) آنچه به تو وحی کردیم، بلغزانند تا به دروغ، (چیزی) غیر از آن را به ما نسبت دهی، و در آن صورت، حتماً تو را به دوستی (برای خود) برمی‌گزیند. ۷۳ (آری،) اگر تو را ثابت‌قدم نمی‌کردیم، خیلی نزدیک بود که کمی به سوی آنان متمایل شوی. ۷۴ در آن صورت، دوچندان از (عذاب) دنیا و دوچندان از (عذابِ پس از) مرگ به تو می‌چشانیم؛ آنگاه برای خود در برابر ما هیچ یآوری نمی‌یافتی. ۷۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

نظر ثواب و تقرب و برتری‌های آخرت نیست.

۲. سهم افزون‌تر انسان در داشته‌ها: برتری انسان بر سایر موجودات، به این است که از آنچه که خداوند به آن‌ها داده، سهم بیشتری به انسان بخشیده است، و روایات نیز این معنا را تأیید می‌کنند (امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۰۲). می‌دانیم که غذای هر حیوانی، خوراک ساده‌ای از گوشت یا میوه یا گیاهان یا غیر آن است؛ ولی انسان که در این جهت با حیوان شریک است، با همان مواد غذایی، انواع طعام‌های پخته و خام را برای خود درست می‌کند، و همچنین آشامیدنی، پوشیدنی، اطفای غریزه‌ی جنسی و طریقه‌ی مسکن گزیدن و رفتار اجتماعی در حیوانات و انسان نیز همین‌گونه است.

آیا انسان از ملائکه برتر است؟

برخی از مفسران می‌گویند که وجود انسان، مرکب از قوایی است که او را به اطاعت می‌خواند و از قوایی که او را به معصیت می‌کشاند. پس اگر اطاعت را بر معصیت ترجیح دهد و به سوی اسلام و عبودیت گرایش پیدا کند، ارزش اطاعت او از اطاعت ملائکه بیشتر است؛ چون اطاعت و ترک معصیت، از فطریات ملائکه است. پس بنی‌آدم بیشتر از ملائکه می‌تواند به خدا تقرب جوید و ثواب و اجر بیشتری کسب کند. آنچه گفته شد، امری عقلانی است؛ لکن اگر چنین تلقی کنیم که پس اطاعت ملائکه ارزشی ندارد و علتی وجود ندارد که ملائکه در درگاه خدا مقرب باشند، کار درستی نکرده‌ایم و ایشان از مقربان درگاه خدایند.

البته اطاعت بشر از این جهت افضل از اطاعت ملائکه است که از صفای طینت و خلوص در عبودیت او پرده برمی‌دارد؛ عبودیتی که باعث می‌شود در راه خدا و اطاعت او و ترک معصیت او مشقت‌ها را بپذیرد و در نتیجه، عمل و اطاعتش ارزش و نفاست پیدا کند. از همین جهت است که عبادت منافق که خلوصی ندارد، ارزشمند نیست.

بنابراین، ذات ملائکه که قوامش بر طهارت و کرامت است و اعمالشان حکمی جز ذلت عبودیت و خلوص نیت ندارد، از ذات انسان که با کدورت‌های هوا و تیرگی‌های غضب و شهوت مشوب و مکدر است و نیز از عمل او، افضل و شریف‌تر است. البته ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به سرعت یا به کندی از راه به دست آوردن استعدادهاى تازه کسب می‌کند، به سبب آن استعدادهاى به دست آمده به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد که بالاتر از حدی باشد که ملائکه با نور ذاتی و در ابتدای وجود بدان رسیده‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۲۱۴-۲۲۷). / **مركز طبع و نشر قرآن کریم**

۷۰. تبیین ماهیت کرامت و فضیلت انسان

مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت، و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد. با همین خصوصیت است که معنای «تکریم» با «تفضیل» فرق پیدا می‌کند. در تکریم، تنها شخص مورد تکریم مد نظر است که دارای شرافت و کرامتی بشود؛ برخلاف تفضیل که شخص مورد تفضیل، در اصل عطیه با دیگران مشارکت دارد؛ لکن از ایشان در آن عطیه برتر است.

معنای تکریم انسان این است که در میان سایر موجودات عالم، خصوصیتی دارد که در دیگران نیست - و کرامت انسان نیز از همین روست - ، و آن، نعمت عقل است که با آن، حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمییز می‌دهد.

معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات این است که انسان در غیر عقل، از جهت سایر خصوصیات و صفات هم بر دیگران برتری دارد، و هر کمالی که در سایر موجودات هست، حد اعلای آن در انسان وجود دارد. انسان، در تصرفاتش، با دیگر موجودات تفاوت دارد و حتی برای تحقق اهدافش آن‌ها را به استخدام خود در می‌آورد و برای رسیدن به کمال، گام‌هایی بلند برمی‌دارد.

برخی معتقدند که تکریم، تنها شامل نعمت‌های دنیا می‌شود؛ اما تفضیل، مربوط به نعمت‌های آخرت است. بعضی هم می‌گویند که تکریم، ویژه‌ی نعمت‌هایی است که مجوز تکلیف شده، و تفضیل، نعمت تکلیف (دین) است که به وسیله‌ی آن، آدمی به منازل و رتبه‌های والا می‌رسد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۱۷۹). همچنین گفته شده که تکریم، آن است که خداوند به وسیله‌ی عقل و فهم، انسان را در اموری خلقی و طبیعی و ذاتی از قبیل عقل و نطق و خط و صورت زیبا و قامت موزون، بر سایر حیوانات برتری داده است تا با آن‌ها عقاید حق و اخلاق نیکو را به دست آورد و بر آن‌ها فضیلت یابد (تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۶).

شاخص‌های فضیلت انسان بر بسیاری از موجودات

۱. **سریان این فضیلت در نظام مادی:** آیه‌ی شریف، ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است، و تکریم، فضیلت دادن انسان بر بسیاری از موجودات از حیث وجود مادی اوست. بنابراین، ملائکه که خارج از نظام مادی این عالم هستند، از دایره‌ی این کلام بیرون‌اند، و فضیلت و برتری انسان بر بسیاری از موجودات، شامل غیر ملائکه و موجودات مادی این عالم چون حیوان و جن است. بنابراین، آیه‌ی شریف، گویای برتری از



وَاِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوْكَ مِنَ الْاَرْضِ لَيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا
 وَاِذَا لَا يَلْبَثُوْنَ خَلْفَكَ اِلَّا قَلِيْلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّةٌ مِّنْ قَدْرٍ اَرْسَلْنَا
 قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا ﴿٧٧﴾ اِقِمِ الصَّلٰوةَ
 لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ اِلَى غَسَقِ الْاَيْلِ وَقُرْاٰتِ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْاٰنَ
 الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾ وَمِنَ الْاَيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ
 عَسَىٰ اَنْ يَّعْتِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ﴿٧٩﴾ وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ
 مَدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِيْ مِنْ
 لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
 اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَآهُوْشَفًا
 وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسًا رًّا ﴿٨٢﴾ وَاِذَا
 اَنْعَمْنَا عَلٰى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَنَجَّجَانِيْهِ وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ
 يَئُوْسًا ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِيْهِ فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ
 هُوَ اَهْدٰى سَبِيْلًا ﴿٨٤﴾ وَيَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ
 رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا ﴿٨٥﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتُنَا لَنُذَهَبَنَّ
 بِالَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

چیزی نمانده بود که تو را (با نیرنگ) از این سرزمین حرکت دهند تا از آن بیرونت کنند، و در آن صورت، پس از تو فقط اندکی درنگ می‌کردند (و زود هلاک می‌شدند). ۷۶ قطعاً (این هلاک کردن را) در مورد کسانی که پیش از تو فرستادیم (نیز) سنت قرار دادیم، و برای سنت ما هیچ تغییری نمی‌یابی. ۷۷ نماز(های پنجگانه) را پس از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، کامل و بی‌نقص به جای آور، و (نیز) نماز صبح را؛ زیرا نماز صبح همواره در حضور (فرشتگان شب و روز) قرار دارد. ۷۸ و پاسی از شب را (پس از خواب)، به نماز (و قرآن) بیدار باش؛ که (این، عبادت) اضافه‌ای ویژه‌ی توست. باشد که پروردگارت تو را در جایگاهی پسندیده قرار دهد. ۷۹ بگو: پروردگارا، مرا (در هر کاری و به هر جایی) به خوبی وارد کن و (از آن) به خوبی خارج کن و برای من از جانب خودت برهان و

نیرویی قرار ده که (مرا در ایفای رسالت‌ام) یاری کند. ۸۰ بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ زیرا باطل همواره نابودشدنی‌ست. ۸۱ قرآن را که شفا و رحمتی (بزرگ) برای مؤمنان است، نازل کردیم؛ و (همین قرآن)، به ستمگران، صرفاً زبانی (بزرگ) می‌افزاید. ۸۲ هنگامی که به انسان نعمت می‌بخشیم، پشت می‌کند و با تکبر خود را (از ما) دور می‌کند، و هنگامی که سختی و گرفتاری‌ای به او می‌رسد، بسیار نومید می‌شود. ۸۳ بگو: هر کس به فراخور سرشت و راه و روش خود رفتار می‌کند. پروردگار شما به (حال) کسی که راه‌یافته‌تر است، آگاه‌تر است. ۸۴ درباره‌ی روح از تو می‌پرسند. بگو: روح، (شأنی) از شئون (ویژه‌ی) پروردگار من است، و به شما تنها مختصری از دانش داده شده است. ۸۵ اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را که به تو وحی کردیم، از میان می‌بریم. آنگاه برای (به دست آوردن) آن، در مقابل ما هیچ حامی و پشتیبانی نمی‌یابی. ۸۶



۸۲. قرآن؛ شفا و رحمت برای مؤمنان، و خسارت برای ظالمان

خداوند، قرآن را شفا و رحمت برای مؤمنان، و مایه‌ی زیان و خسارت ظالمان شناسانده است.

۱. تبیین وجه شفا بودن قرآن: شفا بودن قرآن، این معنا را می‌دهد که گویا دل بشر احوال و کیفیاتی دارد که نسبت قرآن با آن، نسبت یک داروی معالج با مرض است. آدمی از روزی که متولد می‌شود، در صورت نبود موانع، همان‌طور که دارای قامت مستقیم است، برخوردار از عقاید حق و اخلاق فاضل و اعمال متناسب با آن عقاید صحیح نیز هست. از طرف دیگر، همان‌طور که در نظام جسمانی او اختلال ایجاد می‌شود که رفع آن نیازمند داروست، مبتلا به امراض روحانی نیز می‌شود؛ که باید درمان شود.

خداوند از مرضی غیر از کفر و نفاق در قلوب مؤمنان یاد می‌کند (احزاب/۶۰؛ مدثر/۱۳) که ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می‌کند؛ از قبیل شك که هم آدمی را در باطن دچار اضطراب و تزلزل می‌کند و به سوی باطل و پیروی هوی می‌کشانند، هم با ایمان - البته فروترین درجه‌ی آن - منافات ندارد؛ چنان‌که عموم مردم با ایمان نیز دچار آن هستند؛ گرچه نسبت به مراتب عالی ایمان، شرك شمرده می‌شود. خدای متعال در این باره فرموده است: «و بیشتر کسانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک‌اند.» (یوسف/۱۰۶).

قرآن کریم اما با حجت‌های قاطع و براهین ساطع خود، انواع شك‌ها و تردیدها و شبهاتی را که در راه عقاید حق و معارف حقیقی طرح می‌شود، از بین می‌برد و با مواظب شافی خود و داستان‌های آموزنده و عبرت‌انگیز و مثل‌های دل‌نشین و وعده و وعید و انذار و تبشیر و احکام و شرایعش، با تمامی آفات دل‌ها مبارزه و همه را ریشه‌کن می‌کند. از همین روست که خداوند، قرآن را شفای دل مؤمنان نامیده است. البته همین قرآن، به شروطی و در احوالی ویژه، شفادهنده‌ی امراض جسمانی نیز هست (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۱۹۷).

۲. تبیین وجه رحمت بودن قرآن: رحمت، افزایست که با آن، کمبودها جبران و حوایج برآورده می‌شود، و چون قرآن، دل آدمی را به نور علم و یقین روشن می‌کند، و تاریکی‌های جهل و کوری و شك را از آن می‌راند، و آن را به زیور ملکات فاضل و حالات شریف می‌آراید و این زیورها را جایگزین پلیدی‌ها و صورت‌های زشت و صفات نکوهیده می‌کند، رحمت است. بنابراین، قرآن کریم از آن جهت شفاست که دل

را از موانع ضد سعادت پاک و آماده‌ی پذیرش می‌کند، و از آن جهت رحمت است که به دل مؤمن سعادت می‌دهد و نعمت استقامت و یقین را در آن قرار می‌بخشد.

۳. تبیین وجه زیان‌بار بودن قرآن برای ظالمان: خسارت، به معنای ضرر دادن از اصل سرمایه است. کفار، مانند همه‌ی افراد، یک سرمایه‌ی اصلی دارند، و آن، دین فطریشان است که به هر دل ساده و سالمی الهام می‌شود؛ ولی ایشان به سبب کفری که به خدا و آیات او می‌ورزند، از این سرمایه‌ی اصلی می‌کاهند، و چون به قرآن کفر می‌ورزند و بدون منطق و دلیل بلکه به‌ستم از آن اعراض می‌کنند، همین قرآن، خسران ایشان را دوجندان می‌کند و نقصی بر نقص قبلی‌شان می‌افزاید؛ یعنی باز از سرمایه‌ی مختصرشان می‌کاهد. البته اگر انسان همه‌ی سرمایه‌ی خود را باخته باشد، قرآن بر او هیچ اثری نخواهد داشت.

آیه‌ی شریف، زیاد شدن خسران کفار را مجازاً به خود قرآن نسبت داده است؛ در حالی که خسران ایشان، اثر کفر خود آنان و سوء اختیار و شقاوت نفوس‌شان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۲۵۲-۲۵۶)؛ چنان‌که مزاج و طرز تفکر آن‌ها، غذای قرآنی را در زیادت کفرشان به کار می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۲۳۷-۲۳۸).

وصف قرآن در زبان امیر بیان علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در باب نتایج اعتصام قلوب پاک به قرآن می‌فرماید:

۱. «از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان یاری بطلبید؛ چراکه در این کتاب، درمان بزرگ‌ترین دردها هست: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۴).

۲. «آگاه باشید که در این (قرآن)، خبرهای آینده و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری‌های شما و برنامه‌ی نظم زندگی اجتماعی شما وجود دارد.» (همان، خطبه‌ی ۱۵۸).

۳. «کتاب خدا را محکم بگیرید؛ زیرا رشته‌ای بسیار مستحکم، نوری آشکار، دارویی شفابخش و پربرکت، و آب حیاتی‌ست که عطش تشنگان حق را فرو می‌نشاند. هر کس بدان تمسک کند، او را حفظ می‌کند، و هر کس را که به دامنش چنگ زند، نجات می‌بخشد. انحرافی در آن راه ندارد تا نیاز به راست کردن داشته باشد، و هرگز خطا نمی‌کند تا از خواندگانش پوزش بطلبد. تکرارش موجب کهنگی یا ناراحتی گوش نمی‌شود. کسی که با قرآن هم‌سخن شود، قرآن با او راست می‌گوید، و کسی که بدان عمل کند، گوی سبقت را از همگان می‌رباید.» (همان، خطبه‌ی ۱۵۶). / ب



۸۷ اَلرَّحْمَةَ مِنْ رَبِّكَ اِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيْرًا ﴿۸۷﴾
 قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ
 هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَّلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
 ظٰهِيْرًا ﴿۸۸﴾ وَّلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
 فَاَبٰى اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كُفُوْرًا ﴿۸۹﴾ وَّقَالُوْا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى
 تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ يَنْبوعًا ﴿۹۰﴾ اَوْ تَكُوْنَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيْلٍ
 وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهَارَ خِلَافًا تَفْجِيْرًا ﴿۹۱﴾ اَوْ تُسْقِطَ السَّمَا ءُ
 كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا اَوْ تَاْتِيْ بِاللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ قَبِيْلًا
 ﴿۹۲﴾ اَوْ يَكُوْنَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ اَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَا ءِ
 وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيْكَ حَتّٰى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتٰبًا نَقْرُوْهُ قُلْ سُبْحٰنَ
 رَبِّىْ هَلْ كُنْتُ اِلَّا بَشَرًا رَّسُوْلًا ﴿۹۳﴾ وَمَا مَعَ النَّاسِ
 اَنْ يُؤْمِنُوْا اِذْ جَا ءَهُمُّ الْهُدٰى اِلَّا اَنْ قَالُوْا اَبْعَثَ اللّٰهُ بَشَرًا
 رَّسُوْلًا ﴿۹۴﴾ قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ يَّمْشُوْنَ مُطْمَئِنِّينَ
 لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَا ءِ مَلَكًا رَّسُوْلًا ﴿۹۵﴾ قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ
 شَهِيدًا بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ اِنَّهٗ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيْرًا بَصِيْرًا ﴿۹۶﴾

(این لطف ویژه، چیزی نیست) مگر رحمتی
 از سوی پروردگارت؛ چه این که لطف او در
 حق تو همواره فراوان است. ۸۷ بگو: اگر
 انس و جن بر آوردن مانند این قرآن با هم
 متفق شوند، نمی توانند مثل آن را بیاورند؛
 هر چند برخی از آنان، پشتیبان بعضی دیگر
 باشند. ۸۸ به راستی در این قرآن برای مردم
 از هر چیز بااهمیتی، (که برای سعادت
 بدان نیاز دارند، حقایقی را) به شیوه های
 گوناگون بیان کردیم؛ (ولی) نتیجه این شد
 که بیشتر مردم سرپیچی کردند و فقط به
 ناسپاسی رضایت دادند. ۸۹ و گفتند: «تا
 از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، به
 تو ایمان نمی آوریم؛ ۹۰ یا این که باغی از
 درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها
 را از لابه لای آن به خوبی روان کنی؛ ۹۱
 یا همان گونه که خیال می کنی، آسمان را
 قطعه قطعه بر (سر) ما فرو افکنی؛ یا خدا
 و فرشتگان را پیش روی ما بیاوری؛ ۹۲ یا

خانه ای از طلا داشته باشی؛ یا در آسمان بالا روی؛ و (البته) بالا رفتنات را (نیز) باور نخواهیم کرد، مگر این
 که نوشته ای برایمان فرود بیاوری که آن را بخوانیم.» بگو: «پروردگرم، پاك و منزّه است؛ آیا من جز انسانی
 فرستاده شده هستم؟!» ۹۳ (آری)، هنگامی که هدایت سراغ مردم می آید، تنها چیزی که آنان را از ایمان آوردن
 باز می دارد، این است که می گویند: «آیا خدا انسانی را به عنوان پیامبر فرستاده است؟» ۹۴ بگو: «اگر در زمین،
 فرشتگانی بودند که آسوده خاطر گام برمی داشتند، بی گمان بر آنان فرشته ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل
 می کردیم.» ۹۵ بگو: «خدا به عنوان گواه میان من و شما کافیست؛ زیرا او همواره به بندگان آگاه و (به
 آنان) بیناست.» ۹۶

استدلال خداوند بر اثبات نبوت عامه

مشركان، رسالت بشر و نزول وحی را انكار كردند؛ پس خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد كه به آنان چنین پاسخ دهد كه عنایت الهی بر این تعلق گرفته كه اهل زمین را هدایت فرماید، و این صورت نمی‌گیرد مگر با وحی آسمانی؛ چون بشر از پیش خود هدایت نمی‌شود. پس انسان‌ها كه در زمین زندگی می‌کنند، هیچ‌وقت از وحی آسمانی بی‌نیاز نیستند، و ناچار باید فرشته‌ای برای پیام‌آوری، به دست‌های از ایشان كه همان انبیا هستند، نازل شود؛ چراكه همه‌ی افراد بشر نمی‌توانند وحی را دریافت کنند. این، خصیصه‌ی زندگی زمینی و عیش مادی‌ست. حتی اگر عده‌ای از فرشتگان هم در زمین به عیش مادی و زمینی محكوم شده بودند و زندگی می‌کردند، بر آنان نیز فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا وحی ما را به ایشان برساند. چون ملائكه، واسطه‌های هر نوع برکت آسمانی‌اند، نزول دین بر بشر هم ناگزیر به وسیله‌ی ایشان صورت می‌گیرد. این آمد و شد ملائكه، مترادف رسالت، و شخصی كه گیرنده‌ی وحی و دین خداست، نبی و پیغمبر است.

خداوند اراده کرده است كه انواع مخلوقات از جمله انسان را به سوی كمال و سعادت‌شان هدایت كند، و هدایت انسان، جز در زندگی اجتماعی محقق نمی‌شود؛ لکن همین زندگی اجتماعی، محل اختلافات بشری‌ست و قوه‌ی عقل نیز خود برخی از این اختلافات را پدید می‌آورد؛ بنابراین نمی‌تواند تنها عامل رفع اختلاف باشد. پس غیر از عقل، به شعوری دیگر نیاز است كه این اختلافات را رفع كند. این شعور، وحی است، و انسان دارنده‌ی آن نیز نبی و پیغمبر است.

این وحی توسط فرشته به سوی تمام بشر فرستاده شده و نه شخص رسول اکرم ﷺ، اما صرفاً کسانی از آن فیض می‌برند كه از طهارت نفس برخوردار باشند. این در حالی‌ست كه مشركان چون برای فرشته مقام خدایی در نظر داشتند، نمی‌توانستند قبول كنند كه برای بشر فرستاده شود. برای همین، لجاجت‌ها را ادامه دادند، و خداوند به رسولش فرمود: ای پیامبر من، دیگر احتجاج و مجادله با ایشان را بس كن و امر را به مالك امور واگذار تا او هر طور كه می‌خواهد، حكم كند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۹-۲۸۰).

برخی از مفسران (روح‌المعانی، ج ۱۵، ص ۱۷۶) نیز در تبیین معنای آیه گفته‌اند كه برای حقایق رسالت همین بس كه خداوند شاهد بر رسالت پیامبران است. /پ

۹۰ - ۹۶. تبیین انكار رسالت بشر توسط كفار و کیفیت استدلال خداوند بر ضد آن

این آیات، معجزاتی را حكایت می‌كند كه قریش به رسول خدا ﷺ پیشنهاد و از وی مطالبه می‌كردند (ر.ك: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۲۰۹-۲۰۷)، و با وجود قرآن كه معجزه‌ی جاودانی‌ست، آن‌ها را شروط ایمان آوردن خود معرفی می‌كردند؛ چراكه می‌خواستند قرآن را خوار بشمرند.

معجزات پیشنهادی كفار

كفار، ایمان آوردن خود را مشروط به تحقق این موارد کرده بودند: برای ما از زمین مكه با همه‌ی كم‌آبی‌اش چشمه‌ی آبی بجوشانی كه خشك نشود؛ باغی از خرما و انگور داشته باشی كه در وسط آن، نهرها جاری باشد؛ آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرو ریزی؛ خدا و ملائكه را در مقابل چشم ما حاضر كنی تا آن‌ها را ببینیم؛ خانه‌ای از طلا داشته باشی؛ به آسمان بالا روی، و برای این‌كه به بالا رفتن ایمان آوریم، بر ما كتابی از آنجا فرود آوری تا آن را خود بخوانیم.

این خواسته‌ها در حالی بیان می‌شد كه ایشان خود والاترین معجزه را آورده و امکان آوردن آن توسط جمیع جن و انس را هم نفی کرده بود. خداوند نیز به روشنی و به صراحت همگان را برای تمامی خصوصیات قرآن و کمالات لفظی و معنایی آن به مبارزه طلبیده است؛ ضمن این‌كه این مبارزه طلبی، شامل جمیع جهات بوده و محدود به مدت معینی نیز نیست.

شان پیامبر، متناسب با معجزات پیشنهادی نیست

بعضی از آنچه كفار از رسول خدا و حتی نه از خود خداوند می‌خواستند (یعنی نمی‌گفتند ما ایمان نمی‌آوریم مگر این‌كه خدای تو چنین كند)، از تحت قدرت ایشان خارج و صرفاً در ید قدرت خدا بود، و برخی مانند آوردن خداوند در مقابل چشمان آن‌ها نیز محال عقلی بود. در هر صورت، اگر شأن انسانی پیامبر در نظر باشد، انسان، چنین قدرت مطلقه‌ای ندارد، و اگر رسالت ایشان مراد باشد، باید گفت كه رسالت چنین اقتضایی ندارد. رسالت، تنها مقتضی این است كه رسول، آنچه را كه خداوند به او پیغام داده و مأمور به ابلاغ بر بندگانش کرده، از راه انذار و تبشیر ابلاغ كند؛ نه این‌كه خداوند، قدرت غیبی خود را هم بدو تفویض كند و او را بر آفریدن هر چه كه بخواهد، قدرت دهد.



وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ
 مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَائًا وَبُكْمًا
 وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾
 ذَلِكَ جَزَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِنَّا كُنَّا عِزًّا
 وَرُفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ
 الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
 وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَارِيبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ الْإِكْفُورًا ﴿٩٩﴾
 قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ
 الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ
 آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ
 إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ
 هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ وَآنِي لَأَظُنُّكَ
 يُفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ بِهِمْ مِنَ الْأَرْضِ
 فَأَعْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾ وَقُلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لَبَنِيُّ إِسْرَائِيلَ
 اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

کسی که خدا هدایت اش کند، هدایت شده‌ی حقیقی است، و کسی را که گمراه کند، به جای او هیچ سرپرستی برایشان نخواهی یافت (تا هدایت اش کنند)، و روز قیامت، آنان را در حالی محشور می‌کنیم که بر صورت‌هایشان افتاده و کور و لال و کر هستند. جایگاه‌شان دوزخ است. هر گاه (شعله‌اش) فروکش کند، (شعله‌ای) بر آتش فروزان‌شان می‌افزاییم. ۹۷ این، کیفر آنان است؛ برای این‌که آنان آیات و نشانه‌های ما را انکار کردند و گفتند: «آیا هنگامی که استخوان‌ها و اجسامی پوسیده شدیم، آیا به‌راستی به صورت مخلوقاتی جدید، زنده خواهیم شد؟» ۹۸ آیا ندانستند خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، بر آفرینش (جسمی) مانند (جسم) آنان تواناست، و برای آنان اجلی قرار داده که هیچ شکی در آن وجود ندارد؟ پس ستم‌کاران (با این‌که حقیقت را دانستند، باز هم) سرپیچی کردند و فقط به ناسپاسی رضایت دادند.

۹۹ بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، در آن صورت، (باز هم) از ترس (تمام شدن آن‌ها به سبب) انفاق، حتماً بخل می‌ورزیدید. (آری،) انسان بسیار بخیل است. ۱۰۰ به‌راستی به موسی نه نشانه‌ی روشن دادیم؛ پس (برای اثبات راستی این گفتار،) از بنی‌اسرائیل (در این باره) سؤال کن؛ در باره‌ی زمانی که او سراغ (اجداد) آنان آمد و فرعون به او گفت: «ای موسی، حقیقتاً من تو را جادوزده می‌پندارم.» ۱۰۱ (موسی) گفت: «بی‌شک می‌دانی که این‌ها را که دلایلی روشن است، فقط مالک و صاحب‌اختیار آسمان‌ها و زمین نازل کرده است، و ای فرعون، به‌راستی که من گمان می‌کنم که تو (به‌زودی) نابود خواهی شد.» ۱۰۲ پس (فرعون) خواست که آنان را از سرزمین (مصر) حرکت دهد و بیرون راند. پس او و همه‌ی همراهانش را غرق کردیم. ۱۰۳ پس از (هلاکت) او، به بنی‌اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین (مقدس) ساکن شوید و هنگامی که وعده‌ی (سرای) آخرت فرا رسید، در حالی که در هم آمیخته‌اید، شما را (به محشر) خواهیم آورد.» ۱۰۴

«چنان که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش می‌شوی.» (همان/۱۲۶).

البته حقیقت انسان، در همین دنیا نیز نزد اهل نظر مشخص است؛ لکن در قیامت برای همگان و از جمله خودش عیان می‌شود. در آیه‌ی شریف، خداوند، جلوه‌ای از حقیقت وجود گناه‌کاران را چنین تشریح می‌فرماید:

۱. «و ما آنان را در روز قیامت بر صورت‌هایشان محشور می‌کنیم.»؛ یعنی به جای این‌که مستقیم و ایستاده راه بروند، فرشتگان عذاب، آنان را به صورتشان بر زمین می‌کشند. بعضی نیز این احتمال را داده‌اند که این گناه‌کاران چون در آنجا قادر به راه رفتن نیستند، همچون خزندگان، بر صورت و سینه می‌خزند و با حالی دردناک و ذلت‌بار پیش می‌روند. آری، آنان از نعمت بزرگی چون پا برای راه رفتن محرومند؛ چرا که در این جهان از این وسیله در راه سعادت استفاده نکردند؛ بلکه آن را در مسیر گناه به کار گرفتند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۲۹۵-۲۹۷).

۲. «آن‌ها در حالی که نابینا و لال و کر هستند، به آن دادگاه بزرگ وارد می‌شوند.» آنان، به کیفر سکوت در باره‌ی حق، گنگ، و به کیفر ندیدن حق، کور، و به کیفر ترک شنیدن حق و گوش دادن به باطل، کر محشور می‌شوند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۲۱۶).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که مجرمان و دوزخیان، هم می‌بینند (کهف/۵۲)، هم می‌شنوند (فرقان/۱۲)، و هم سخن می‌گویند (فرقان/۱۲)؛ پس چگونه این آیه می‌گوید که آن‌ها کور و کر و لال‌اند؟! دو پاسخ مناسب می‌توان به این پرسش داد:

۱- موافق و مراحل قیامت، متعدد و متنوع است. در بعضی از مراحل و موافق، آن‌ها کور و کر و نابینا هستند، و این خود نوعی مجازات برای آن‌هاست؛ چراکه در دنیا از این نعمت‌های بزرگ الهی بهره‌برداری صحیح نکردند؛ ولی در مراحل دیگر، چشمشان بینا و گوششان شنوا و زبانشان باز می‌شود تا صحنه‌های عذاب را ببینند و سرزنش‌های سرزنش‌کنندگان را بشنوند و ناله و فریاد و اظهار ضعف کنند؛ که این نیز نوع دیگری از مجازات برای آن‌هاست.

۲- مجرمان از دیدن آنچه مایه‌ی سرور است، و از شنیدن آنچه موجب نشاط می‌شود، و از گفتن آنچه مایه‌ی نجات است، محروم‌اند، و به‌عکس، آنچه را که مایه‌ی زجر و ناراحتی است، می‌بینند و می‌شنوند و می‌گویند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۲۹۷-۲۹۸). / ب

۹۷. تبیین حقیقت ضلالت دنیوی در آخرت

هدایت و گمراهی انسان در دنیا، به دست خداست. البته نباید توهم شود که هدایت و ضلالت الهی، جنبه‌ی جبری دارد؛ بلکه اثر مستقیم اعمال و صفات خود انسان است؛ گرچه به اعتباری نیز مستند به خداست؛ بر این مبنا که خداوند، اسباب هدایت (رسولان ظاهری و باطنی) را که همان ارایه‌ی طریق است، به تساوی به تمام افراد بشر عطا فرموده است. پس اگر بنده به این اسباب رو کند و به اختیار خود در مسیر سعادت پیش رود، خداوند هم او را توفیق می‌دهد و تأیید و اعانت می‌فرماید تا به سعادت نهای نایل شود. این، معنی هدایت الهی (رساندن به مطلوب) است (اطیب‌البیان، ج ۸، ص ۳۱۰).

با این تقریر، تنها کسی هدایت می‌یابد که خدا نور هدایت را به قلبش بیفکند؛ اما کسانی که خدا آنان را به سبب اعمالشان گمراه کرده است، یعنی کسانی که به اسباب هدایت تکوینی و تشریحی الهی پشت کرده‌اند، هرگز ولی، راهنما و سرپرستی جز خدا ندارند، و تنها راه سعادت‌شان این است که به سوی خدا بازگردند و نور هدایت را از او بخواهند.

خداوند اما وظیفه‌ی رسول خود در قبال آنان را چنین مشخص فرموده که ای رسول من، به مخالفان اعلام کن که دیگر حرفی با آنان نداری و برضد ایشان احتجاج و استدلال نخواهی کرد؛ زیرا هدایت، کار خدا است، و خدا هم که ایشان را هدایت نمی‌کند. آنان هم که غیر خدا یآوری ندارند. بنابراین دیگر چه جای گفت‌وگو با ایشان است؟ پس بیش از این خود را به امید هدایت شدن ایشان به زحمت نینداز (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸۹).

از آنچه گفته شد، می‌توان فهمید که تنها داشتن استدلال قوی و کوبنده، برای ایمان آوردن انسان‌ها کافی نیست؛ بلکه تا توفیق الهی و شایستگی هدایت در انسان پیدا نشود، محال است که ایمان بیاورد. این یک حقیقت است که هر دلی، لایق نور حق، و هر سری، جای سودای او نیست. این سخن حقیقت است که شنونده را تحریک می‌کند، و بسیار می‌شود که او برای اثبات لیاقت خود دست از لجابت برمی‌دارد و تسلیم حق می‌شود.

قیامت؛ ظرف ظهور حق

انسانی که در دنیا با ارتکاب گناهان و معاصی، راه را رها کند و به بیراهه دل بسپرد، همچنین مجاری ادراکی و شناختی خود را تعطیل کند و به سوی حیوانیت برود، در قیامت، با جلوه‌ی حقیقی وجود خود محشور خواهد شد. بنابراین، فردی که به سبب اعراض از یاد خداوند، در آخرت کور محشور می‌شود، به خدا می‌گوید: «پروردگارا، چرا نابینا محشورم کردی؟! من که (در دنیا) بینا بودم.» (طه/۱۲۵). خداوند نیز پاسخ می‌فرماید:



وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۰۵﴾
 وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿۱۰۶﴾
 قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۰۷﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۰۸﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ يَبْكَونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿۱۰۹﴾ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَر بِصَلٰتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۱۰﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلِّ وَكَبْرَةٌ تَكْبِيرًا ﴿۱۱۱﴾

سُوْرَةُ الْاِسْرَاءِ ﴿۱۱۰﴾ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿۱﴾ قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّٰلِحٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿۲﴾ مَلَكَتَيْنِ فِيهِ أَبَدًا ﴿۳﴾ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿۴﴾

قرآن را نازل کردیم؛ در حالی که سراسر حق بود، و نازل شد؛ در حالی که سراسر حق بود، و تو را فرستادیم؛ در حالی که صرفاً بشارت‌دهنده و هشداردهنده‌ای هستی. ۱۰۵ سخنانی (که بر تو) خوانده شده (است) را، بخش بخش قرار دادیم (و بدین‌صورت نازل کردیم) تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی، و آن را (به اقتضای حوادث و به تدریج) فرو فرستادیم. ۱۰۶ بگو: چه به قرآن ایمان آورید، چه نیاورید، (برای حقانیت و عظمت آن تفاوتی ندارد؛ غم‌خور؛ زیرا کسانی که پیش از (نزول) آن، دانش به ایشان داده شده است، هنگامی که (قرآن) بر آنان تلاوت شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند؛ ۱۰۷ و می‌گویند: «پروردگار ما، (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه است. بی‌گمان وعده‌ی پروردگارمان عملی خواهد شد.» ۱۰۸ و گریه‌کنان (در مقابل خدا) به رو درمی‌افتند و (شنیدن قرآن) بر فروتنی‌شان می‌افزاید. ۱۰۹ بگو:

(خداوند را) «الله» بخوانید یا «رحمان»، هر يك را بخوانید، (نامی از نام‌های نیکوی او را برده‌اید؛ زیرا) بهترین نام‌ها، همه از آن اوست. و نمازت را زیاد بلند یا خیلی آهسته نخوان، و میان این (روش)، راهی (میانه) بجوی. ۱۱۰ و بگو: سپاس و ستایش، از آن خداست؛ همو که هیچ فرزندی را انتخاب نکرد و در فرمان‌روایی (بر جهان)، هیچ شریکی ندارد، و از سر خواری (و ضعف)، یاور و پشتیبانی ندارد، و او را بسیار بزرگ شمار. ۱۱۱

سوره‌ی کهف (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سپاس و ستایش، از آن خداست؛ همو که این کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد و هیچ‌گونه (اشتباه و) انحرافی در (الفاظ و معانی) آن قرار نداد؛ ۱ در حالی که راست و استوار است تا (گنه‌کاران را) به عذابی سخت از سوی خود هشدار دهد و به مؤمنان که کارهای شایسته می‌کنند، بشارت دهد که اجری نیکو خواهند داشت؛ ۲ (یعنی بهشت) که همیشه در آن خواهند ماند. ۳ و (قرآن را نازل کرد تا) کسانی را که گفتند: «خدا فرزندی برگزیده»، هشدار دهد. ۴

قبول آن نشدند.

۲. منظور از «تفریق قرآن» این است که خداوند آن را بر حسب تدریجی بودن تحقق اسباب نزول، سوره سوره و آیه آیه نازل کرده است؛ گرچه پیشنهاد نزول دفعی از جانب کفار، بارها در قرآن کریم خوانده می‌شود: مانند آیه‌ی «و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟! این برای آن است که قلب تو را به وسیله‌ی آن محکم کنیم، و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم.» (فرقان/۳۲)؛ و نیز آیه‌ی «اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان (یکجا) بر آن‌ها نازل کنی.» (نساء/۱۵۳).

البته باید توجه کرد که تحقق احتمال دوم، مستلزم تحقق احتمال یکم نیز هست؛ یعنی چون همه‌ی آیات قرآن، از يك حقیقت سرچشمه می‌گیرد، تفریق آیات و سوره‌هایش، تفریق معارف و احکامش نیز هست. از این رو خداوند بر حقیقت قرآن، لباس واژه عربی پوشاند، و سپس کتاب خود را به سوره‌ها، و سوره‌هایش را به آیات تفریق کرد تا فهمش برای مردم آسان باشد و در آن تعقل شود. آنگاه آن کتاب را دسته دسته و متنوع به چند نوع و مرتب کرد، و سپس هر یک را در موقع حاجت بدان و پس از پدید آمدن استعدادهای متفاوت در مردم و به کمال رسیدن توانایی آنان برای دریافت و فهم هر يك از آن‌ها نازل کرد، و این نزول، بیست‌وسه سال طول کشید تا تعلیم با تربیت، و علم با عمل، همسان یکدیگر پیش رفته باشند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۴-۳۰۶). بنابراین می‌توان چهار علت برای لزوم نزول تدریجی قرآن بیان کرد تا کسانی که از این شکل نزول بهانه‌جویی می‌کردند، قانع شوند: ۱- تناسب میان آیات و سبب نزول آن‌ها؛ ۲- لزوم عمل به هر آیه بعد از نزول آن؛ ۳- ایجاد آمادگی بیشتر برای شخص رسول خدا ﷺ؛ ۴- ارتباط دائمی پیامبر اعظم با مبدأ وحی (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۱۷-۳۱۸).

بنابراین، مفسران، مراتب نزول قرآن را چنین بیان کرده‌اند:

۱. نزول در عالم نورانیت، بر نور مقدس حضرت رسول ﷺ؛
۲. در لوح محفوظ؛ ۳. در شب قدر، در آسمان یکم؛ ۴. بر ملائکه و به‌ویژه بر امین وحی: جبرئیل؛ ۵. بر قلب مطهر پیامبر اعظم ﷺ؛ ۶. بر امت، هر بخشی، به وقت خود (اطیب‌البیان،

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

ج ۸، ص ۳۱۹). / ب

۱۰۵ - ۱۰۶. نزول تدریجی قرآن؛ تجلی حقیقی نازل شدن آن

خداوند، قرآن را همراه حق نازل کرده، و قرآن نیز از ناحیه‌ی او در مصاحبت با حق نازل شده است. پس، از باطل مصونیت دارد؛ زیرا: ۱- نه چیزی از باطل و لغو از ناحیه‌ی کسی که نازلش کرده، همراه دارد که تباهش کند؛ ۲- نه در داخلش چیزی هست که ممکن باشد روزی فاسدش کند؛ ۳- نه کسی از غیر خدا با او در آن شرکت داشته که روزی از روزها تصمیم بگیرد آن را نسخ یا باطل کند؛ ۴- نه رسول خدا می‌تواند در آن دخل و تصرف، یا کم و زیادش کند، یا همه یا بعضی از آن را به پیشنهاد مردم یا هوای دل خویش متروک گذارد، و از خدا آیه‌ای دیگر مطابق میل مردم یا میل خود بخواهد، یا در پاره‌ای از احکام و معارفش مداخله یا مسامحه کند؛ چون او رسولی بیش نیست، و تنها مأمور است که بشر را بشارت دهد و انذار کند.

حکمت نزول تدریجی قرآن

در باب حکمت نزول تدریجی قرآن، دو احتمال وجود دارد:

۱. همه‌ی معارف قرآنی، نزد خداوند در قالب الفاظ و عبارات است که برای فهم معانی عمیق آن‌ها باید از الفاظ سهل و قابل فهم بهره برد. از همین رو باید به تدریج که خاصیت این عالم است، نازل شود تا مردم به آسانی بتوانند در آن تعقل و آن را حفظ کنند. بر این حساب، آیه‌ی شریف، همان معنایی را می‌رساند که آیه‌ی «ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم؛ شاید شما (آن را) درک کنید، و آن در أمّ‌الکتاب [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است» (زخرف/۴۳)، در مقام بیان آن است. بنابراین، نزول تدریجی آیات قرآنی در بندها و سوره‌ها و آیه‌ها، برای کامل شدن استعداد مردم در دریافت و فهم معارف اصلی و اعتقادی و احکام فرعی و عملی آن، و نیز به مقتضای این مصالح است: این‌که علم قرآن با عمل بدان مقارن باشد، و طبع بشر از گرفتن معارف و احکام آن زده نشود، معارفش را یکی پس از دیگری درک کند تا به سرنوشت تورات دچار نشود که چون یکباره نازل شد، یهود از دریافت و فهم آن سر باز زد و تا خدا کوه را بر سرشان معلق نکرد، حاضر به

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾ وَإِنَّا لَجٰعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْسَنٌ لِمَالِ الْبَثْوَا أَمَدًا ﴿١٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾ هَؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

نه آنان و نه پدران شان، هیچ آگاهی ای به این (سخن) ندارند. چه بزرگ است سخنی که از دهان هایشان خارج می شود! آنان فقط دروغ می گویند. ۵. پس گویی (تو می خواهی) اگر به این سخن ایمان نیاوردند، به سبب روی گردانی آنان، خود را از شدت اندوه به هلاکت افکنی. ۶ (اندوه مخور؛) زیرا (حقیقت این است که) ما آنچه را که روی زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم تا (به وسیله ی جدایت اش) مردم را بیازماییم که رفتار کدام یک از آنان، بهتر (از دیگران) است. ۷. و بی شک ما (هر) آنچه را که روی زمین است، خاکی خشک و بی آب و علف خواهیم کرد. ۸. آیا گمان کرده ای که اهل آن غار و آنان که نام شان بر آن لوح نوشته شده بود، از میان نشانه های (بزرگ) ما، نشانه ای بسیار شگفت انگیز بودند؟ (نه؛ بلکه نشانه های بسیار عجیب تری نیز وجود دارد). ۹ زمانی (را یاد کن) که آن جوان (مرد)ها به آن غار

پناه بردند و گفتند: «پروردگارا، از جانب خویش، رحمتی (بزرگ) به ما عطا کن، و برای ما در کارمان، راه یافتن (به صلاح و کمال) را فراهم کن.» ۱۰ پس در آن غار، برای سالیان چند، ایشان را به خوابی بسیار عمیق فرو بردیم (؛ به طوری که با هیچ صدایی بیدار نمی شدند). ۱۱ سپس آنان را بیدار کردیم تا مشخص کنیم کدام یک از آن دو گروه، مدت درنگ کردنشان را به خوبی برشمرده و تا آخر حساب کرده است. ۱۲ ما سرگذشت آنان را به درستی بر تو حکایت می کنیم؛ آنان، جوان (مرد)هایی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و (ما نیز) بر هدایت شان افزودیم. ۱۳ و دل هایشان را محکم و استوار کردیم. آنگاه که به پا خاستند و گفتند: «مالک و صاحب اختیار ما، مالک و صاحب اختیار آسمان ها و زمین است. هرگز خدایی را به جای او نمی پرستیم؛ که در آن صورت قطعاً سخنی گزاف و ناروا گفته ایم؛ ۱۴ این قوم ما، به جای او، خدایانی را (برای پرستش) انتخاب کرده اند. چرا بر (حقانیت) آنان، دلیلی روشن نمی آورند. پس چه کسی ستم کارتر است از آن که به خدا دروغ بندد؟» ۱۵

۷. هدف از خلقت زینت‌های روی زمین را به فراموشی

نسپاریم

کلمه‌ی «زینت»، به معنای هر امر زیبایی‌ست که وقتی به چیزی منضم شود، جمالی بدان می‌بخشد؛ چنان‌که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند. برخی از مفسران می‌گویند که مقصود از زینت زمین، علما و انبیانند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۱)؛ در صورتی که این کلمه، مفهوم وسیعی دارد که همه‌ی موجودات روی زمین را شامل می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۵۰). چیزی مایه‌ی زینت است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد، و دل او به آن بستگی و تعلق پیدا کند و در نتیجه سکونت و آرامش یابد.

چرا بشر به زمین هبوط کرد؟

در این دو آیه، این بیان عجیب در باره‌ی حقیقت زندگی بشر در زمین آمده که نفس انسانی - که در اصل، جوهری شریف است - هرگز مایل نبوده که به زمین دل ببندد و در آنجا زندگی کند؛ ولی عنایت خداوند متعال چنین تقدیر کرده که کمال و سعادت جاودانه‌ی انسان، از راه اعتقاد و عمل حق تأمین شود. برای همین مقدر فرموده است که انسان در موقف اعتقاد و عمل و در فرایند تصفیه و تطهیر قرار گیرد و تا مدتی مقدر در زمین سکونت کند و میان او و آنچه که در زمین هست، علقه و جذبه‌ای پدید آید تا دلش شیفته‌ی مال و اولاد و جاه و مقام شود. پس‌آنکه که مدت معینی که خدا برای سکونت او در زمین مقرر کرده، به سر آمد، و به عبارتی دیگر، هنگامی که آزمایش الهی از فرد آدمیان تحقق یافت، خداوند آن علاقه را از بین آن‌ها و مادیات از بین می‌برد و آن جمال، زینت، زیبایی و سرسبزی را از زمین می‌گیرد، و زمین چون خاکی خشک و بی‌گیاه می‌شود، و ندای رحیل و کوس کوچ برای اهلس کوبیده می‌شود، و همگان از این آشیانه بیرون می‌روند؛ در حالی که چون روز تولدشان منفرد و تنها هستند.

این، سنت خدای متعال در خلقت بشر و اسکانش در زمین، و زینت بخشیدن به زمین، و آفرینش لذایذ مادی آن است تا بدین وسیله، فرد بشر را بیازماید و سعادتمندان را از دیگران متمایز کند. به همین منظور، نسل‌ها را یکی پس از دیگری به وجود می‌آورد و متاع‌های زندگی زمینی را در نظرشان جلوه

می‌دهد، و سپس آنان را به اختیار خود وامی‌گذارد تا آزمونشان تکمیل شود. بعد از اتمام آن، ارتباط میان آدمیان و آن موجودات را از میان می‌برد و آنان را از این عالم که جای عمل است، به آن عالم که سرای حساب است، منتقل می‌کند. بر این معنا، در آیات دیگر نیز قرآن کریم تأکید شده است (انعام/۹۳-۹۴). بدین ترتیب، خداوند به همه‌ی انسان‌ها هشدار می‌دهد که در این میدان آزمایش الهی، فریب زرق و برق‌ها را نخورند، و به جای دل‌بستگی به این مظاهر فریبنده، به حسن عمل بیندیشند.

خداوند، رسول خود را تسلی می‌دهد

خداوند، پیامبر خود را چنین تسلی و آرامش می‌دهد: اکنون که ماجرای دنیا بدین‌گونه است، دیگر نباید اعراض مردم از دعوت و انذار و تبشیرت، باعث تأسف بیش از حد تو شود، و اگر می‌بینی که آنان سرگرم تمتع از امتعه‌ی حیات مادی‌اند، ناراحت مباش؛ زیرا این‌ها اولین مردمی نیستند که چنین هستند، و کاری هم نمی‌توانند بکنند؛ بلکه همین اعراض و سرگرمی به متاع دنیا، خود آزمایشی الهی‌ست که ایشان را مسخر کرده است. آری، این ماییم که بشر را در روی زمین ساکن کردیم و متاع‌های آن را در نظرش جلوه دادیم تا بینندگان را مفتون خود کند تا نفوسشان مجذوب شود و امتحان ما صورت گیرد و معلوم شود که کدامشان بهتر عمل می‌کنند. پس از اتمام امتحان، به تحقیق که همین ما، زمین و آنچه را که در آن است، چون سرزمینی خشک و بدون چیزی که مایه‌ی رغبت باشد، در می‌آوریم؛ کنایه از این‌که رابطه‌ی تعلق بین انسان و متاع‌های زندگی زمینی را قطع می‌کنیم.

البته برخی از مفسران نیز معنای حقیقی عبارت را اراده کرده‌اند؛ یعنی خداوند هر زینتی را که بر زمین است، باز با خاک یکسان می‌کند و زمین را به نحوی قرار می‌دهد که نه چیزی در آن بروید، نه چیزی بر آن موجود باشد (روح‌المعانی، ج ۱۵، ص ۲۰۷). پس ناگفته پیداست که خدای سبحان از همه‌ی بشر ایمان نخواست تا ایمان نیاوردن عده‌ای، به معنای شکست خوردنش باشد، و باقی ماندن گروهی در کفر و ضلالت، مغلوب شدن خدا معنا دهد، و پیامبرش از این جهت ناراحت شود؛ بلکه همین سرنوشت را خود او برای آنان تنظیم کرده تا امتحان‌شان کند. پس در هر حال، خدا در آنچه خواسته، غالب

است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۳۳۲-۳۳۴) / ب/ **کتاب سبب و نشر قرآن کریم**



لن

وَإِذِ اعْتَرَضْتُهُمْ وَمَا يَعْبدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْرَا إِلَى الْكَهْفِ
يُنشِرْ لَكُمْ رُحْمَتَهُ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ
مَرْفَقًا ﴿١٦﴾ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَن كَهْفِهِمْ
ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي
فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ
وَمَنْ يَضِلَّ فَلَنْ يُجِدَ لَهُ وِلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾ وَتَحْسَبُهُمْ
أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ
وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلَّمْتَهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا
يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا
أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى
طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ
بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ
أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

(به یکدیگر گفتند): «اکنون که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند، کناره گرفتید، به این غار پناه برید تا پروردگارتان از رحمت‌اش بر شما بگستراند و برای شما وضعیت سودمندی در کارت‌ان فراهم آورد.» ۱۶ (چون در غار به سمت قطب بود، نور خورشید را (چنان) می‌دیدید که وقتی طلوع می‌کرد، به سمت راست غارشان متمایل بود، و هنگامی که غروب می‌کرد، به سمت چپ؛ در حالی که آنان در محل وسیعی از غار قرار داشتند (و در معرض تابش مستقیم خورشید نبودند). این از نشانه‌های خداست. هر که را خدا هدایت کند، هدایت‌شده‌ی حقیقی است، و هر کس را که (خدا) گمراه کند، هیچ سرپرست و راه‌نمایی برای او نخواهی یافت. ۱۷ (اگر به آنان نگاه می‌کردی، می‌پنداشتی که بیدارند؛ در حالی که به خوابی (عمیق فرو) رفته بودند. و آنان را به (پهلوی) راست و چپ می‌گردانیم (تا

سالم بمانند). و سگ‌شان دو دستش را بر دهانه‌ی غار دراز کرده بود. اگر آنان را می‌دیدید، حتماً از ایشان می‌گریختی و از (وضعیت) آنان، سراسر وجودت پر از ترس و وحشت می‌شد. ۱۸ بدین‌سان بیدارشان کردیم تا میان خودشان (در باره‌ی اتفاقی که افتاده)، از هم بپرسند (و حقیقت برایشان روشن شود). یکی از آنان گفت: «چقدر (در غار) درنگ کرده‌اید؟» گفتند: «یک روز یا بخشی از یک روز را درنگ کرده‌ایم.» (برخی دیگر گفتند: «پروردگارتان از (مقدار) درنگ کردن‌تان آگاه‌تر است. پس یک نفر از خودتان را با این پول‌تان به شهر بفرستید. آنگاه او باید (خوب) بنگرد که کدام یک (از اهالی آن)، غذایش پاکیزه‌تر است، پس رزقی از آن (غذا) برایتان بیاورد، و باید با نرمی برخورد کند، و به هیچ وجه کسی از (وضعیت) شما آگاه نشود؛ ۱۹ زیرا اگر آنان از (مکان) شما مطلع شوند، شما را سنگسار می‌کنند، یا به آیین خود بازمی‌گردانند، و در آن صورت هرگز به هدف (مقدس) خود نخواهید رسید.» ۲۰

۹ - ۲۶. ماجرای اصحاب کهف؛ آیتی چون آیت اشتغال انسان به دنیا

قصه‌ی اصحاب کهف، یکی از سه پرسشی‌ست که یهود به مشرکان یاد دادند تا از رسول خدا ﷺ بکنند و بدین وسیله او را در دعوی نبوتش بیازمایند. دو پرسش دیگر، یکی داستان موسی و جوان هم‌سفرش، و دیگری، داستان ذوالقرنین است. چیزی که هست، این‌که در این آیات، داستان کهف به صراحت آن دو داستان دیگر نقل نشده است.

خداوند در این آیات در پی رساندن این معناست که مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت‌های آن و دل‌باختگی‌اش به آن‌ها و غفلتش از ماسوای آن، آیتی نظیر آیتی‌ست که در داستان اصحاب کهف است. همان‌طور که آنان وقتی بعد از سیصد سال شمسی بیدار شدند، خیال کردند که روزی یا پاره‌ای از روز خوابیده‌اند، انسان‌ها هم وقتی روز موعود را می‌بینند، خیال می‌کنند که یک روز یا پاره‌ای از یک روز در دنیا مکث کرده‌اند. همچنین چنان‌که از اصحاب کهف سؤال شد که «چه مدت خوابیدید؟»، و آن‌ها گفتند که «یک روز، یا بخشی از یک روز»، از همه‌ی انسان‌ها نیز در روز موعود سؤال می‌شود: «چند سال در روی زمین توقّف کردید؟»، و آنان می‌گویند: «تنها به اندازه‌ی یک روز، یا قسمتی از یک روز» (مؤمنون/۱۱۲-۱۱۳).

از سیاق آیات بر می‌آید که قصه‌ی اصحاب کهف، پیشامدی نوظهور و عجیب در بین سایر آیات الهی نیست؛ بلکه داستانی‌ست که همه‌روزه، و تا شب و روزی هست، تکرار می‌شود. بنابراین خداوند به رسول گرامی ﷺ خود خطاب می‌کند که گویا تو متوجه نشدی که اشتغال مردم به دنیا و ایمان‌نیابردنشان به علت تعلقی که به زینت‌های زمین دارند، آیتی نظیر آیت خوابیدن اصحاب کهف در غار است، و برای همین، اندوهناک شدی؛ تا حدی که نزدیک بود از غصه جان بدهی، و خیال کردی که داستان اصحاب کهف، داستانی استثنایی و نوظهور و عجیب است؛ در حالی که این داستان، عین داستان زندگی مردم دنیاپرست است. صریح نبودن این خطاب نیز برای این بود که خدای متعال، نسبت غفلت به ساحت مقدس پیامبرش نداده باشد؛ علاوه بر این‌که کنایه از تصریح رساتر است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۳۳۹-۳۴۰).

اصل داستان اصحاب کهف و هدف تحقق آن

خداوند، در آیات شریف، از گروهی از جوانان باهوش و باایمان

که در زندگی پرزرق و برقی در میان انواع ناز و نعمت به سر می‌بردند و بیشترشان، وزیران و صاحب‌منصبان بزرگ شاه بودند، یاد می‌کند که برای حفظ عقیده‌ی خود و مبارزه‌ی با طاغوت عصر خویش، به همه‌ی این‌ها پشت‌پا زدند و به غاری از کوه که هیچ چیز در آن نبود، پناه بردند، و بدین طریق، استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان به خدا نشان دادند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۳۵۴).

مطابق آیات قرآن، این داستان بر سه رکن استوار است: ۱- آمدن اصحاب کهف به غار و درخواست راه نجات از خداوند؛ ۲- به خواب رفتن آنان در سال‌های معدود؛ ۳- بیدار شدن آنان و اختلافشان در مقدار زمانی که خوابیده بودند.

مفسران در تبیین این سه رکن می‌گویند: اصحاب کهف، مردمی بودند که کفر بر جامعه‌شان استیلا یافته و باطل بر آنان غلبه کرده و زورگویی اقیویا، از هر سو مردم را احاطه کرده بود؛ چنان‌که آنان در دل از ظهور کلمه‌ی حق و آزاد شدن اهل دین نومید بودند و نزدیک بود دچار شک و تردید شوند که خدا نجاتشان داد. آنان پس از آن‌که وارد غار شدند، از خدای متعال خواستند که رحمتی از ناحیه‌ی خود به سویشان فرستد و ایشان را هدایت کند تا هر چه زودتر از دودلی و سرگردانی نجات یابند. خداوند نیز دعایشان را پاسخ گفت و هدایت‌شان کرد.

خداوند، سال‌های متمادی به خوابشان برد و آنگاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر پرسند چقدر خوابیده‌ایم؛ یکی بگوید یک روز، و دیگری بگوید پاره‌ای از یک روز. سپس پیرامون خود را بنگرند و ببینند که اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده، و کم‌کم بفهمند که صدها سال در خواب بوده‌اند، و این چندصد سال، در نظر ایشان یک روز یا قدری از یک روز آمده است. این یعنی طول عمر دنیا چنان نیست که انسان بتواند حقی را بپیراند یا باطلی را زنده کند. اگر در دنیا ظلم هست، که هست، دلیل دارد، و آن این‌که خداوند، انسان‌ها را این‌گونه مشغول زینت دنیا کرده تا بیازماید.

آری، همه‌ی عمر دنیا به اندازه‌ی یک خواب است؛ اما مستی هوی و هوس و سرگرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی‌گذارد انسان متوجه حق شود، و پس از تشخیص حق، از آن پیروی کند. روز مرگ اما روزی‌ست که دیگر انسان در آن به این مشغولیت‌ها سرگرم نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۲۵۶-۲۵۷). پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «مردم در خواب‌اند تا بپیرند. وقتی مردند، بیدار می‌شوند.» (مجموعه‌ی ورام، ج ۱، صص ۱۵۰-۱۵۱) / ب

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْنَا بُنْيَانًا لَّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمُ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾ سَيَقُولُونَ نَلَّكُهُمُ رَائِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِتُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمُ الْإِمْرَاءَ ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُم أَحَدًا ﴿٢٢﴾ وَلَا تَقُولَنَّ لِي سَأَيْتَنِي فَأَعْلَمُ ذَلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ وَأَتْلُ مَا أوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا تُبَدِّلْ لِكَلِمَتِهِ وَلَنْ تُجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾

بدین‌سان، در آن هنگام که (مردم) بین خود درباره‌ی امر (زنده شدن) خویش (در قیامت) نزاع داشتند، (آنان را) از (حال) اصحاب کهف آگاه کردیم تا بدانند که وعده‌ی خدا حق است، و این‌که هیچ شکی در (وقوع) قیامت وجود ندارد. پس (از روشن شدن حقیقت و از دنیا رفتن اصحاب کهف در غار، کافران) گفتند: «بر (دهانه‌ی غار) آنان، دیواری بسازید (تا از دید مردم، پنهان بمانند)؛ پروردگارشان به حال آنان دان‌تر است.» (ولی) آنان که در اجرای تصمیم‌شان توانا بودند، گفتند: «قطعاً بر (غار) آنان مسجدی می‌سازیم (تا یادشان زنده بماند).» ۲۱ به زودی خواهند گفت: «(آنان) سه نفر بودند (و) چهارمین آنان، سگ‌شان بود.» و (بعضی) می‌گویند: «پنج نفر بودند (و) ششمین آنان، سگ‌شان بود.» در حالی که (هر دو گروه از روی بی‌اطلاعی) تیری در تاریکی می‌اندازند. و (برخی) می‌گویند: «هفت نفر بودند و

هشتمین آنان، سگ‌شان بود.» بگو: «پروردگرم از شمار آنان آگاه‌تر است.» فقط عده‌ی اندکی از (شمار) آنان آگاه‌اند. بنابراین در مورد آنان فقط مجادله‌ای (که با وحی) آشکار (شده)، بکن، و در مورد آنان، از هیچ‌یک از ایشان نظر نخواه. ۲۲ هرگز در مورد چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد؛ ۲۳ مگر (این‌که بگویی): به خواست خدا. و هر گاه که فراموش کردی، (خواست و قدرت) پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است که پروردگرم مرا به وضعیتی که به رشد و هدایت نزدیک‌تر از این (حال من) است، هدایت کند. ۲۴ (آنان) در غارشان، سیصد سال درنگ کردند و نه سال بر آن افزودند. ۲۵ بگو: خدا از (مقدار) درنگ کردنشان آگاه‌تر است. غیب آسمان‌ها و زمین، تنها برای اوست. چقدر بی‌نا و شنواست! آنان جز او هیچ سرپرستی ندارند، و (او) هیچ‌کس را در حکم خود شریک نمی‌کند. ۲۶ آنچه را که از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده، بخوان. هیچ چیز، سخنان او را تغییر نمی‌دهد، و هیچ پناهگاهی جز او نخواهی یافت. ۲۷

خدا توکل کن.» (آل عمران/۱۵۹). همچنین باید تحقق عمل را به اذن و مشیت خداوند مقید شمارد.

البته قرآن کریم، اصل نسبت دادن افعال به فاعل را انکار نمی‌کند؛ بلکه این را انکار کرده که کسی برای خود یا برای کسی یا چیزی ادعای استقلال در عمل و پی‌نیزی از مشیت خدا و اذن او کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۳۷۵-۳۷۸). برخی آیات قرآن، صحت اسناد فعل به فاعل را تأیید می‌کند؛ مثلاً آنجا که می‌فرماید: «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من برای من، و عمل شما برای شماست.» (یونس/۴۱).

لرؤم اعتقاد به توحید افعالی

انسان باید توحید افعالی را درک کند و بدان مؤمن باشد؛ این که هر کاری که در عالم در عین اختیار انسان انجام می‌گیرد، به خواست خداوند وابسته است. از برخی روایات برمی‌آید که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون «ان شاء الله» بگوید، خدا او را به خودش وامی‌گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می‌راند (نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۵۴).

امام صادق علیه السلام دستور داده بود نامه‌ای نوشته شود. هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند، ملاحظه کرد که ان شاء الله در آن نیست. فرمود: «شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد؛ در حالی که ان شاء الله در آن نیست؟ نگاه کنید در هر جای آن نیست، بگذارید.» (همان، ص ۲۵۳).

این تفکر آن قدر اهمیت دارد که در احادیث متعددی از اهل بیت عظام علیهم السلام تأکید شده است که حتی اگر پس از گذشت یک سال نیز به خاطراتان آمد که ان شاء الله نگفته‌اید، گذشته را جبران کنید (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۵).

یک پرسش

اگر پیامبران و امامان از گناه، خطا و نسیان مصون و معصوم‌اند، چرا خداوند در این آیات، به رسول خود نسبت نسیان داده است؛ در حالی که اگر نسیان در فکر او راه داشته باشد، مردم نمی‌توانند به گفتار و اعمال او اعتماد کامل کنند؟

پاسخ این که در بسیاری از آیات قرآن، روی سخن با پیامبران است؛ اما مقصود و منظور، توده‌ی مردم هستند؛ چنان که در ضرب‌المثلی آمده است: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود.» (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۹۰). سهو و نسیان، به هر شکلی که باشد، از پیامبر خدا دور است؛ زیرا اگر چنین بود، امکان داشت که برخی از آنچه را که مأمور به تبلیغ آن است، فراموش کند (وخی و نبوت در قرآن، صص ۲۸۷-۲۹۲). / ب

۲۳ - ۲۴. تجلی توحید افعالی با اسناد افعال انسان به خداوند

قرآن کریم در تعلیم الهی خود، آنچه که در عالم هستی وجود دارد، چه ذوات و چه آثار و افعال آن‌ها، همه را تنها مملوک خدایی می‌داند که می‌تواند در مملوک خود هر تصرفی بکند و هر حکمی را نفوذ دهد، و کسی نیست که حکم او را تعقیب کند، و غیر خدا نیز هیچ‌کس هیچ‌چیز را مالک نیست؛ مگر آنچه را که خدا تملیکش کرده و او را بر آن توانایی داده است. تازه، بعد از تملیک هم باز خود او مالک و قادر بر آن است، و مانند تملیک ما به یکدیگر نیست که وقتی چیزی را به کسی تملیک می‌کنیم، دیگر خودمان مالک آن نیستیم.

پس تمام ذوات موجود در عالم که افعال و آثاری دارند و ما آن‌ها را سبب و فاعل و علت آن افعال و آثار می‌نامیم، هیچ‌یک در سببیت خود استقلالی ندارند و در فعل و اثر خود نیز از خدا بی‌نیاز نیستند. هیچ عملی و اثری هم از آن‌ها سر نمی‌زند مگر این که خدا بخواهد؛ زیرا همو آن‌ها را بر آن فعل توانایی داده، و در عین حال، از خود نیز سلب قدرت نکرده تا آن فاعل برخلاف اراده‌ی خدا اراده‌ای کند.

به عبارت دیگر، هر سببی از اسباب عالم هستی، سبب از پیش خود نبوده، سبب بودنش نیز به اقتضای ذاتش نیست؛ بلکه خدای متعال، او را برای ابراز فعل و اثرش قدرت بخشیده است؛ چنان که هر جا که فعل و اثری از خود نشان دهد، می‌فهمیم که خدا خلاف آن را اراده نکرده و به او اذن آن فعل یا تحقق آن اثر را داده است؛ همچنان که می‌فرماید: «هر درخت با ارزش نخل را که قطع کردید یا آن را به حال خود واگذاشتید، همه به فرمان خدا بود.» (حشر/۵)؛ نیز می‌فرماید: «هیچ مصیبتی رخ نمی‌نماید مگر به اذن خدا.» (تغابن/۱۱).

بنابراین، انسان عارف به مقام پروردگار و کسی که خود را تسلیم خدای خویش کرده، نباید هیچ‌وقت خود را سببی مستقل در امری یا کاری بداند و در آن کار از خدا مستغنی پندارد. همچنین باید بداند که اگر مالک آن عمل و قادر بر آن است، خدای متعال تملیک فرموده و بر آن کار توانش بخشیده است. نیز باید ایمان داشته باشد که «نیروها همه از خدا است» (بقره/۱۶۵). لاجرم هر وقت تصمیم می‌گیرد که عملی را بکند، باید عزمش توأم با توکل بر خدا باشد؛ همچنان که خود فرموده است: «هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر



خود را به کسانی پای بند کن که صبح و عصر پروردگارشان را می خوانند (و می پرستند)؛ در حالی که خشنودی او را می خواهند، و در حالی که زیور زندگی دنیا را می خواهی. چشمانت را از آنان برنگردان، و از کسی که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و از هوای نفسش پیروی می کند و کارش تجاوز (از حق و عدالت) است، پیروی مکن. ۲۸ و بگو: «حق از سوی پروردگارتان (رسیده) است.» بنابراین، هر که می خواهد، ایمان آورد، و هر که می خواهد، کفر ورزد؛ چه این که ما برای ستم کاران آتشی فراهم کرده ایم که شعله هایش آنان را همچون خیمه احاطه کرده، و اگر (از تشنگی) فریاد خواهند، با آبی همچون مس گداخته شده به فریادشان رسیده می شود که صورتها را بریان می کند. (وای که) چه نوشیدنی بدی، و چه آسایشگاه نامناسبی است! ۲۹ اما آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند،

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوَّةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطْعَمَنَ مِنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿١٨﴾ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ ۚ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۚ وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٢٠﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُجْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢١﴾ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٢٢﴾ كَلَّمَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿٢٣﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٢٤﴾

﴿٢٤﴾

(پاداششان را دریافت خواهند کرد)؛ زیرا ما پاداش کسی را که کاری شایسته کرده، تباہ نمی کنیم. ۳۰ آنان، باغ هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی ست و از زیر (درختان) آنها، نهرها جاری ست، دارند. در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند، و لباس هایی سبزرنگ که از پارچه ی ابریشم ظریف و (همچنین) پارچه ی ابریشمی درشت بافت است، می پوشند. در آنجا، درون حله ها بر تختها (نشسته اند و) تکیه زده اند. (به که) چه پاداش نیکو و چه آسایشگاه مناسبی ست! ۳۱ حکایتی را برایشان بیان کن: دو مرد که برای یکی از آنان، دو باغ انگور قرار دادیم و اطراف آن دو را با درختان خرما پوشاندیم و (فاصله ی) میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم. ۳۲ هر یک از این دو باغ، محصولاتش را (به خوبی به بار) می آورد و چیزی از آن کم نمی گذاشت، و میان آن دو (بوستان)، نهری (از زمین) جوشاندیم (و جاری کردیم). ۳۳ آن مرد، (غیر از این دو باغ،) اموالی (گونگون) داشت. از این رو، ضمن گفت وگو، به هم نشین خود گفت: «من از لحاظ مالی، از تو ثروتمندتر، و از نظر شمار (فرزند و خدمت کار)، از تو نیرومندترم.» ۳۴

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

قلیشان مسلط کرده است. آن‌ها نیز از هوای خود پیروی کرده و دچار افراط شده‌اند.

۴- به کفار بگو حق از ناحیه‌ی پروردگارتان است و بیش از این کاری صورت مده: هر که خواست ایمان آورد، بیاورد، و هر کس خواست کافر شود، بشود. ایمان و کفر، آثاری دارد؛ یعنی سود(اجر مؤمنان) و زیانی(عذاب ظالمان) دارد که به خود انسان می‌رسد، و همین آثار، باعث تشویق یا تحذیر آنان خواهد شد(ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۴۱۷-۴۲۲). امام صادق علیه السلام این بخش از آیه را تهدید و وعید دانسته، و امام باقر علیه السلام یکی از مصادیق حق را ولایت حضرت علی علیه السلام شناسانده است(تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶).

الغای نظام طبقاتی و روحیه‌ی استکباری در اسلام

آیات شریف، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقرا مبارزه می‌کنند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی، جامعه‌ای که گروهی اندک از آن، مرفه‌ترین زندگی را دارند و در ناز و نعمت غوطه‌ور، و در اسراف و تبذیر غرق، و آلوده‌ی انواع مفاسدند، در حالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می‌دهند، از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین وسیله‌های زندگی انسانی محروم‌اند، جامعه‌ی پسندیده‌ی اسلام و انسان نیست. چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید، و ظلم و ستم، خفقان و سلب آزادی، استعمار و استکبار، حتماً بر آن سایه خواهد انداخت. بیشتر جنگ‌های خونین، از جامعه‌هایی با چنین بافتی برخاسته، و ناآرامی‌ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی‌گیرد.

پرسش اساسی این‌که چرا بیشتر مواهب الهی بی‌سبب در اختیار عده‌ای محدود قرار گیرد و اکثریت، در میان انواع محرومیت‌ها، دردها و رنج‌ها، گرسنگی‌ها و بیماری‌ها دست و پا زند. چنین جامعه‌ای بی‌گمان مملو از کینه و دشمنی و حسادت و کبر و غرور و ظلم و ستم و خودکامگی و استکبار، و دیگر عوامل تباہی‌ست، و اگر می‌بینیم که همه‌ی پیامبران بزرگ به‌ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با چنین نظامی مبارزه پی‌گیر و مستمر داشته، برای همین است. ایشان با کنار زدن طبقه‌ی اشراف و میدان دادن به فقرا، جامعه‌ای به معنی حقیقی کلمه، «توحیدی» ساخت؛ جامعه‌ای که استعدادهاى نهفته در آن شکوفا شد و ملاک ارزش انسان‌ها، نبوغ‌ها و ارزش‌های انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود(تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۴۲۰-۴۲۲). / ب

۲۸ - ۳۱. خداواری؛ محور اصالت و ارزش در نظام اسلامی

در شأن نزول آیات شریف نوشته‌اند که جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست با به دست آوردن دل‌هایشان آن‌ها را به سوی اسلام بکشاند(الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۹) به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و در حالی که به مردان باایمانی همچون سلمان، ابوذر، صهیب، خیاب و مانند آن‌ها اشاره می‌کردند، گفتند: ای محمد، اگر تو در صدر مجلس بنشین و چنین افرادی را که بویشان مشام انسان را می‌آزارد و لباس‌های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور کنی، ما نزد تو خواهیم آمد، در مجلسست خواهیم نشست و از سخنانت بهره می‌گیریم؛ ولی چه کنیم که با وجود این گروه، جای ما اینجا نیست! در این هنگام، این آیات شریف نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که هرگز تسلیم این سخنان فریبنده‌ی توخالی نشود و همواره در دوران زندگی، با افراد باایمان و پاک‌دل چون سلمان‌ها و ابوذرها باشد؛ هرچند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه است.

پس از نزول این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پی این گروه رفت که گویا با شنیدن سخن مستکبران ناراحت شده و به گوشه‌ای از مسجد رفته و سرگرم عبادت پروردگار شده بودند. سرانجام آن‌ها را در آخر مسجد، در حالی که به ذکر خدا مشغول بودند، یافت و فرمود: «حمد خدا را که مردم تا این‌که به من دستور داد که با امثال شما باشم. آری، زندگی با شما، مرگ هم با شما خوش است.»(تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۳۹۰).

خدا را در یاد داشته باشیم

خداوند به رسول مکرم خود صلی الله علیه و آله و سلم دستورهایی برای نحوه‌ی رویارویی با مردم صادر فرموده است:

۱- در همراهی و مصاحبت با خداخواهان صبور باش: صبر یعنی حبس و نگه‌داری نفس در برابر عمل به مقرراتی که عقل و شرع معتبر می‌شمارند؛ یا ترک چیزهایی که عقل و شرع اقتضا می‌کنند که نفوس را از ارتکاب آن حبس کرد(مفردات، ص ۴۷۴). برای همراهی کردن با کسانی که با صفات و اسماء الهی متوجه درگاه اویند، صبر لازم است؛ کسانی که به مقتضای صفات الهی عمل می‌کنند؛ یعنی مثلاً به مقتضای عزت خدا، خود را بسیار ذلیل جلوه می‌دهند و ...

۲- چنین افرادی را برای زینت حیات دنیا رها مکن: همچنین بر وضع کفار تأسف مخور.

۳- از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کرده‌ایم، اطاعت مکن: کسانی که با حق درافتاده و عناد ورزیده‌اند، و خداوند نیز کیفرشان داده و یاد خود را از دلشان برده و غفلت را بر



وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ مِنْ تُنْفُجَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحُ مَاؤها غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿٤١﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾ وَاضْرِبْ لَهُم مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَرَكْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

(پس) در حالی که نسبت به خود ستم‌کار بود، وارد باغش شد. گفت: «گمان نمی‌کنم این (باغ) هرگز نابود شود؛ ۳۵ و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود، و اگر (هم) نزد پروردگarem بازگردانده شوم، قطعاً جایی بهتر از آن را برای بازگشت خواهم یافت.» ۳۶ هم‌نشین‌اش ضمن گفت‌وگو با او گفت: «آیا به کسی که تو را از خاکی (بی‌ارزش) و سپس از نطفه‌ای (ناچیز) آفریده و آنگاه تو را کامل و معتدل به صورت مردی خلق کرده، کافر شده‌ای؟! ۳۷ ولی (من اعتقاد دارم که) حقیقت این است که الله، مالک و صاحب‌اختیار من است، و من هیچ‌کس را با صاحب‌اختیارم شریک نمی‌کنم. ۳۸ چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی: آنچه را خدا بخواهد، (همان می‌شود و) هر نیرویی صرفاً با (تأیید) خدا وجود دارد؟ اگر به نظر تو، من از لحاظ مال و فرزند، از تو کمترم. (به نظر من، مهم نیست)؛ ۳۹ چه‌بسا پروردگarem بهتر از باغ تو را به من

بدهد و از آسمان، مجازاتی حساب‌شده به سوی باغ تو فرستد و بر آن مسلط کند، و در نتیجه، (باغت) زمینی صاف و بی‌(آب و) علف شود؛ ۴۰ یا این‌که آب آن (به‌کلی) فروکش کند و (دیگر) نتوانی به آن دست یابی.» ۴۱ (پس عذاب الهی، آن باغ را فرا گرفت) و میوه‌های آن نابود شد، و او به سبب هزینه‌هایی که در آن کرده بود، (با حسرت) دست‌هایش را تکان می‌داد؛ در حالی که داربست‌های باغ یکسر فرو ریخته بود، و (در این حال) می‌گفت: «ای کاش هیچ‌کس را با پروردگarem شریک نمی‌کردم.» ۴۲ و هیچ گروهی غیر از خدا نداشت که او را یاری کند، و او (با قدرت خود، از عذاب الهی) در امان ماند. ۴۳ آنجا (مشخص شد که) تدبیر و سرپرستی (جهان هستی)، برای خداوندِ برحق است. او بهترین پاداش را می‌دهد و بهترین سرانجام را می‌بخشد. ۴۴ وضعیت زندگی دنیا را برایشان (چنین) توصیف کن که مانند آبی‌ست که آن را از آسمان فرو فرستادیم، و بدین‌وسیله، گیاهان زمین (انبوه شد و از شدت فراوانی) به هم پیچید، (ولی) پس از آن، (چنان) خشک و شکننده شد که بادها (به هر سو) پراکنده‌اش می‌کنند. (آری)، خداوند بر هر کاری کاملاً تواناست. ۴۵



۳۲ - ۴۵. بیان حال دنیاطلبان در قالب مَثَل

انسان اگر حقیقت مالکیت خود در دنیا را ادراک کند، دل در گرو متاع فریبنده و زوالپذیر دنیا نمی‌سپرد و خود را از یاد پروردگار، غافل و مشغول نمی‌کند و می‌فهمد که ملکیت او در دنیا، جز وهم و خیال، چیز دیگری نیست؛ به شهادت این‌که وقتی بلایی از ناحیه‌ی خدای سبحان آمد و همه‌ی ظواهر دنیا را به باد فنا برد، برای انسان چیزی جز خاطره‌ای که بعد از بیداری از عالم رؤیا به یاد می‌ماند، و جز آرزوهای کاذب، باقی نخواهد نهاد.

خداوند این معنا را در آیات شریف در قالب مثل تبیین فرموده است. البته در این‌که این امثال، صرف یک فرض است، یا مطابق با واقعیتی بیرونی‌ست، میان مفسران گفت‌وگوست (روح‌المعانی، ج ۱۵، ص ۲۷۳).

صحنه‌ی یکم: موضع مستکبران دنیاطلب در قبال مستضعفان
در این صحنه، خداوند، مَثَل فرد دنیا دوست را می‌زند؛ فردی که خداوند، دو باغ از انواع انگور، درختان نخل، زراعتی پربرکت و آبی فراوان بدو عنایت کرده و چیزی از نعمت و برکت در هر دو باغ فرو نگذاشته بود؛ اما صاحب کم‌ظرفیت این باغ‌ها را غرور گرفت و با استکبار به دیگران رو کرد و به دوستش که چنین تمکنی نداشت، ولی مؤمن بود، گفت: «من، از نظر ثروت، از تو برترم، و آبرو و شخصیت و عزتم بیشتر و افرادم فزون‌تر است.» سپس کم کم این تفکر در او شدت گرفت و نیروی انسانی فراوان، ثروت هنگفت، نفوذ و موقعیت اجتماعی بسیار خود را ابدی پنداشت: «مغرورانه در باغش گام نهاد و گفت: من باور نمی‌کنم که هرگز فنا و نیستی، دامن باغ مرا بگیرد.» سپس چون جاودانی بودن این جهان، با قیام رستاخیز تضاد دارد، به فکر انکار قیامت افتاد و گفت: «من هرگز باور نمی‌کنم که قیامتی در کار باشد.» در نهایت اضافه کرد: گیرم که قیامتی در کار باشد؛ من با این‌همه شخصیت و مقام، «اگر سراغ پروردگارم بروم، بی‌گمان جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.» (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۴۲۷-۴۲۹).

مستکبر در چه چیز توهم دارد؟

۱- **شرک ربوبی:** انسان مستکبر، خود را در آنچه خدا روزی‌اش کرده، دارای تصرف مطلق تصور می‌کند. همچنین خیال می‌کند که هیچ‌کس حتی خداوند نمی‌تواند مزاحم اراده‌ی او شود.

در نتیجه، خدای سبحان را از یاد می‌برد و به اسباب ظاهری اعتماد می‌کند. این همان شرک است که از آن نپوشیده شده است. از سوی دیگر وقتی متوجه خودش می‌شود که چگونه و با چه زرنگی‌ای در این مادیات دخل و تصرف کرده و می‌کند، به این توهم دچار می‌شود که آنچه به دست آورده، همه از کرامت و فضیلت خود اوست. پس، از این ناحیه نیز دچار مرضی کشنده به نام تکبر می‌شود.

۲- **اتکا به بقای محبوب و فرض نکردن فناي آن:** دل آدمی، در هر چیزی هر قدر بقا ببیند، به همان مقدار مجذوب آن می‌شود و دیگر به احتمال فنا و زوال آن توجه نمی‌کند. از همین رو اگر دنیا به او رو کند، بدان متمایل می‌شود و اطمینان می‌یابد و بقای ابدی برایش فرض می‌کند، و اگر دنیا به او پشت کند، دچار نومیدی می‌شود.

صحنه‌ی دوم: پاسخ زیبایی مستضعفان به استکبار
رفیق مؤمن، ابتدا سخن فرد دنیا‌زده را تجزیه و تحلیل می‌کند و دو اشکال از آن می‌گیرد:

۱. دوست من بر خدای سبحان استعلا ورزیده و برای خود و اموال و افرادش دعوی استقلال کرده و خود را با داشتن قدرت و قوت، از قدرت و نیروی خدا بی‌نیاز دانسته است. این در حالی‌ست که همه‌ی امور، تابع مشیت خداست و نه خواست انسان، و ادعای او بر استقلال، و استغنا از خدا باطل است؛ ضمن این‌که هر نیرویی در عالم منحصرأز آن خداست (بقره/۱۶۵). حتی نیرویی که از مخلوق خدا دیده می‌شود، تماماً قائم به خداست؛ بدون آن‌که این اتصال، لحظه‌ای منقطع شود تا در آن لحظه، مخلوق از خداوند مستقل شود.

۲. دوست من در برابر خود من هم استعلاء و تکبر ورزیده و مرا به سبب کم‌پولی‌ام خوار شمرده است؛ در حالی که وقتی جریان همه‌ی امور به مشیت خدای متعال و حول و قوه‌ی او وابسته است، پس خدا او را دارای مال و فرزندان و افراد بیشتری کرده، و این کار مربوط به خداست و نه به او، تا مجوزی باشد که بر من تکبر ورزد. وقتی کار مربوط به خدا شد، ممکن است خدا باغی بهتر از باغ او به من بدهد و باغ او را ویران کند و مرا به حالتی بهتر از حالت امروز او در آورد. ولایت همه‌ی امور موجودات عالم و تدبیر آن‌ها، تنها و تنها از آن خداست؛ چون او یگانه معبود حق است که تمامی تدابیر و تأثیراتش بر اساس حق است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۴۲۹-۴۴۱). / تب



أَمْأَلُ وَالْبَنُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَةُ الصَّلْحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْأَلًا ﴿٤٦﴾ وَيَوْمَ نُسِئُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نَعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾ وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾ وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُرِيدُنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

ثروت و فرزندان، زینت زندگی دنیا هستند، و پاداش اعمال صالح ماندگار، نزد پروردگارت بهتر، و امید به آن‌ها نیکوتر است. ۴۶ روزی (را یاد کن) که کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و زمین را آشکار (و صاف) خواهی دید و آن (مشرك)‌ها را برمی‌انگیزیم و جمع می‌کنیم و هیچ‌یک از آنان را فروگذار نخواهیم کرد. ۴۷ (در آن روز، آنان،) به صف، بر پروردگارت عرضه می‌شوند. (او می‌فرماید:) به راستی (تنها و ناتوان) نزد ما آمدید؛ همان‌طور که نخستین بار شما را آفریدیم (، و البته سبب اصلی گمراهی شما، دل‌مشغولی‌تان به دنیا نبود؛) بلکه شما خیال می‌کردید که برای (حساب‌رسی) شما، هیچ موعدی قرار نخواهیم داد. ۴۸ نامه‌ی (اعمال همه، در میان) نهاده می‌شود و گناهکاران را می‌بینی که از محتوای آن، در ترس و هراس‌اند و می‌گویند: «وای بر ما! این چه نوشته‌ای است که هیچ (کار) کوچک و

بزرگی را فرو نگذاشته، (و کاری نیست) مگر این‌که آن را تا به آخر برشمرده است؟» و اعمال‌شان را حاضر می‌یابند، و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند. ۴۹ زمانی (را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند؛ مگر ابلیس که از جنیان بود (و نه از فرشتگان معصوم)؛ به همین جهت، از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. (با این حال) آیا (باز هم) او و فرزندان‌ش را سرپرستانی به جای من قرار می‌دهید؛ در حالی که آنان دشمنی برای شما هستند؟ (شیطان و فرزندان‌ش) چه بد جایگزینی برای ستم‌کاران هستند! ۵۰ من شیاطین را بر آفرینش آسمان‌ها و زمین و آفرینش خودشان (حاضر و) گواه نکردم و من همراه‌کنندگان را یاور خود نگرفته‌ام. ۵۱ روزی (را یاد کن) که (خدا به مشرکان) می‌فرماید: «کسانی را که خیال می‌کردید شریکان من هستید، صدا بزنید.» پس آنان را می‌خوانند، و (آن معبودان،) پاسخی به ایشان نمی‌دهند، و میان آنان (یعنی مشرکان و معبودان‌شان)، هلاکت‌گاهی قرار می‌دهیم. ۵۲ (آری،) گناه‌کاران، آتش را می‌بینند و یقین می‌کنند که در آن خواهند افتاد و هیچ راه بازگشتی از آن نخواهند یافت. ۵۳

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

لازم و واضح است. پس هدایت الهی، هدایتی عمومی است که تمام موجودات را در بر گرفته است؛ همچنان که در کلام خدا آمده است: «پروردگار ما، همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمی آفرینش او بوده، داده، سپس هدایت کرده است.» (طه/۵۰).

شیطان‌ها نیز اثراری مفسد و گمراه‌کننده‌اند که فرض مدبر بودن آن‌ها در آسمان‌ها و زمین یا میان انسان‌ها - که اگر چنین تدبیری داشته باشند، بی‌گمان به اذن خدا دارند - مساوی با نقض غرض خداوند است؛ بدین معنی که اگر خدا چنین اجازه‌ای به شیطان‌ها بدهد، سنت خود را در خصوص عمومیت هدایت نقض کرده و برای اصلاح امر انسان‌ها و هدایت آنان، به کسی متوسل شده که کارش درست ضد اصلاح و هدایت یعنی افساد و اضلال است، و چنین فرضی محال است. معنای جمله‌ی «من هیچ‌گاه گمراه‌کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم» نیز همین است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۴۵۴-۴۵۵).

از گمراهان نباید کمک خواست

بر انسان واجب است که در کارهای جمعی، همواره از کسانی یاری بخواهد که خودشان، هم در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت‌کننده به چنین خطی. بسیار دیده شده افراد پایی که به علت دقت نکردن در انتخاب دستیاران خود، گرفتار انواع انحراف‌ها و مشکلات و ناکامی‌ها و بدبختی‌ها شده‌اند؛ چنان‌که جمعی از گمراهان و گمراه‌کنندگان، دور آن‌ها را گرفته و نظام کارشان را به تباهی کشانده و سرانجام همه‌ی سرمایه‌های انسانی و اجتماعی‌شان را بر باد داده‌اند. به هر حال، نداشتن یار و یاور، از این بهتر است که انسان از افراد آلوده و ناپاک یاری بطلبد و آن‌ها را گرد خود جمع کند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۶۸).

امام حسین علیه السلام در راه کربلا به «عبیدالله بن حر» برخورد کرد. امام علیه السلام به دیدنش رفت و او را احترام فراوان کرد؛ اما هنگامی که امام او را به یاری خود خواند، او سوگند یاد کرد که از کوفه بیرون نیامده مگر برای این که از جنگ کناره گیرد. سپس اضافه کرد که من می‌دانم که اگر با این گروه نبرد کنی، نخستین کشته خواهی بود. خودم با شما نمی‌آیم؛ ولی این شمشیر و اسبم را تقدیم شما می‌کنم. امام، صورت از او برگرداند و فرمود: «هنگامی که از جان خود مضایقه داری، ما به مال تو نیازی نداریم.» سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»؛ کنایه از این که من از گمراه و گمراه‌کننده یاری نمی‌پذیرم (نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۶۸). /ب

۵۱. گمراهان هیچ معاونتی در تدبیر نظام خلقت ندارند

ضمیر جمع «هم» در «اشهدتکم» و «انفسهم»، به ابلیس و ذریه‌اش برمی‌گردد. برخی از مفسران، آیه را چنین معنا کرده‌اند که شیاطین را در خلقت آسمان‌ها و زمین و خلقت کفار یا مردم گواه نگرفتم تا در نتیجه، شیاطین، اولیای آن‌ها باشند. البته برخی از ضمایر آیه نیز با کفار نسبت دارد؛ آنجا که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «اگر این فقرا را از پیرامون خود طرد نکنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم.» و خداوند در جوابشان فرمود: مگر شما شرکای من در تدبیر عالم هستید، یا از مخلوقات دیگر برترید که خود را سزاوار چنین شأنی می‌دانید؟ (تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۳۸).

دو برهان تام در نفی ولایت ابلیس بر انسان‌ها

خداوند، در آیه‌ی شریف، دو برهان در نفی ولایت ابلیس و ذریه‌اش اقامه فرموده است:

۱- ولایت تدبیر امور هر چیزی، بر این متوقف است که دارنده‌ی ولایت، بدان امور احاطه‌ی علمی داشته باشد؛ آن هم احاطه‌ی مطلق که مستلزم علم به تمامی اجزای عالم است؛ چون اجزای عالم، همه به هم مربوط‌اند. ابلیس و ذریه‌اش اما از مبدأ خلقت آسمان‌ها و زمین، و بلکه از مبدأ پیدایش خودشان هم خبری ندارند؛ چرا که خدا ایشان را در هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین و خود آنان، شاهد بر کار خود نگرفته و کار خود را در پیش چشم ایشان نکرده، و بنابراین، ابلیس و ذریه‌اش شاهد جریان خلقت عالم نبوده‌اند؛ چون خلقت آن، عملی آتی بوده؛ چنان‌که به آسمان‌ها و زمین فرموده «کن»، و آن‌ها موجود شده‌اند. پس شیاطین از اسرار مربوط به خلقتی که هر يك از موجودات در ظرف وجودی خود دارند، بی‌خبرند، و حتی حقیقت صنع خویشان را هم نمی‌دانند؛ با این حال چگونه اهلیت این را دارند که متصدی تدبیر امور عالم یا تدبیر امور قسمتی از آن باشند، و در نتیجه، در مقابل خدا، الهه و ارباب باشند؟ پس ماورای حد هر يك از این خدایان دروغین، بر آن‌ها غیب و نامشهود است، و نباید علم محدود به امور غیبی را با علم به غیبی که غایب نزد دارنده‌اش مشهود است، یکسان گرفت.

۲- هر نوع از انواع مخلوقات، به فطرت خود، رو به سوی کمال خویش است؛ کمالی که مختص اوست. این حقیقت، نزد کسی که به وجود انواع موجودات و در احوال آن‌ها توجه دارد،



وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ
 الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾ وَمَنْعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا
 إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ
 الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
 إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ
 لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ
 مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي
 آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا
 ﴿٥٧﴾ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا
 لَعَجَلَّ لَهُمُ الْعَذَابُ ۚ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ
 مَوْثِقًا ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا
 لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ
 حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا
 مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حَوْتَهُمَا فَاخْتَذَا سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

به راستی در این قرآن، برای مردم، از هر چیز مهمی (که برای سعادت بدان نیاز دارند، حقایقی را) به شیوه‌های گوناگون بیان کردیم، و انسان، بیشتر از هر موجودی، اهل بحث و جدل است. ۵۴ هنگامی که هدایت سراغ مردم می‌آید، تنها چیزی که آنان را از ایمان آوردن و آموزش خواستن از پروردگارشان بازمی‌دارد، این است که (منتظرند) سنت (ما در خصوص ریشه‌کنی) پیشینیان، سراغ آنان (نیز) بیاید؛ یا این که آشکارا عذاب به آنان برسد (و ایمانی اجباری و بی‌فایده بیاورند). ۵۵ ما، پیامبران را فقط مزده‌دهنده و هشداردهنده می‌فرستیم، و کافران به وسیله‌ی (سخنان) باطل، بحث و جدل می‌کنند تا با آن، حق را از بین ببرند، و نشانه‌های من و عذاب‌هایی را که در مورد آن هشدار داده شده‌اند، به مسخره گرفتند. ۵۶ چه کسی ستم‌کارتر است از آن که به آیات و نشانه‌های پروردگارش تذکر داده شود، آنگاه به آن‌ها پشت کند و

آنچه را که (برای آخرت خود) پیش فرستاده است، فراموش کند؟ ما (به سبب کفر و لجابت‌شان)، بر دل‌های آنان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا مبدا (حقایق) آن را بفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار داده‌ایم)، و اگر آنان را به (راه) هدایت فرا خوانی، هرگز با این حال هدایت نخواهند شد. ۵۷ پروردگار تو، بسیار آمرزنده و دارای رحمت است. اگر می‌خواست آنان را به سزای کارهایشان مجازات کند، قطعاً عذاب را به سرعت برایشان می‌فرستاد؛ (ولی چنین نمی‌کند)؛ بلکه آنان موعدی (برای عذاب) دارند که به جز آن هیچ پناهگاهی نخواهند یافت! ۵۸ هنگامی که (مردم) آن شهرها ستم کردند، آنان را هلاک کردیم و برای هلاکت‌شان زمانی مشخص قرار دادیم. ۵۹ زمانی (را یاد کن) که موسی به دستیار جوانش گفت: «(از سیر و سفر) دست برمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ یا این‌که روزگاری طولانی به سیر خود ادامه دهم.» ۶۰ پس (به راه افتادند، و) هنگامی که به محل تلاقی آن دو (دریا) رسیدند، ماهی خود را از یاد بردند، و (آن ماهی)، سرازیر راه خود را در دریا پیش گرفت. ۶۱

می‌فرماید.

کلمه‌ی «غفور»، بر کثرت مغفرت دلالت می‌کند، و موانعی را که نمی‌گذارد رحمت خدا شامل شود، برطرف می‌کند، و وقتی برطرف کرد، صفت «ذوالرحمه» که بر شمول و جامعیت دلالت می‌کند و همه‌ی موارد رحمت را داراست، کار خود را می‌کند و شامل آن نیز می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۴۶۳-۴۶۴).

سنت الهی در نزول عذاب

خداوند، تأخیر در هلاک کردن کفار و مهلت دادن به آنان را کاری نوظهور ندانسته؛ بلکه سنت خود در میان اقوام گوناگون را چنین شناسانده که وقتی هر قومی ظلم را از حد گذرانده، موعدی برای هلاکتشان قرار داده، و در همان موعد هلاکتشان کرده است. پس به روشنی می‌توان دریافت که عذاب و هلاکتی که در این آیات آمده، عذاب روز قیامت نیست؛ بلکه مقصود، عذاب دنیایی است که به دو گروه ذیل، اسناد دارد:

۱- اگر تهدیدی که در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی کهف است، ناظر به بزرگان قریش باشد، مقصود از عذاب در آیه، عذاب روز بدر است؛

۲- اگر تهدید به عذابی که در آیه‌ی فوق است، مختص به همه‌ی امت اسلام باشد، آن عذاب، عذاب آخرالزمان خواهد بود (همان).

سه نکته از آیه‌ی ۵۹

۱- خداوند، هلاکت را مجازاً به قریه نسبت داده است؛ چراکه آنچه هلاک می‌شود، قریه یا مسکن نیست؛ بلکه اهل آن‌هاست. برای همین فرموده که همین‌که اهل قریه ستم کردند، آن‌ها را هلاک کردیم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۸۹).

۲- در آیات قرآن، هر جا نام قریه (روستا) آمده، مراد، شهر بزرگی بوده که بت پرستان و گناه‌کاران در آن سکونت داشته‌اند، و بنابراین، خداوند، آن شهر بزرگ را بدین وسیله تحقیر کرده است؛ هر جا هم که نام مدینه آمده، مراد، شهر کوچکی بوده که چون مسکن رسول یا پیامبری بوده، شرافت یافته و مدینه نام گرفته است (انوار درخشان، ج ۱۰، ص ۳۰۸).

۳- در هر صورت باید توجه کرد که ظلم، ملازم با هلاکت و نابودی است؛ برای این‌که شخص ظالم، گذشته از ستمگری به خود، با تشکیلات پروردگار متعال و نظام و برنامه‌ی الهی نیز مخالفت کرده، و با این تجاوز خود، در صدد تجاوز و به هم زدن نظم جهان در آمده است (تفسیر روشن، ج ۱۳، ص ۲۷۷). / ب

۵۸ - ۵۹. رحمت و مغفرت الهی؛ مانع نزول عذاب معجل

خداوند، در آیه‌ی شریف، کفاری را که فساد اعمالشان به حدی رسیده که دیگر امیدی به صلاح آنان نیست، از یک طرف تهدید می‌کند که این قسم فساد، مقتضی نزول عذاب فوری و بدون مهلت است؛ چراکه دیگر فایده‌ای غیر از فساد در باقی ماندن این کفار وجود ندارد. از طرف دیگر اما در عذابشان تعجیل نمی‌کند؛ هرچند که قضای حتمی به عذابشان رانده شده است. چیزی که هست، این‌که آن عذاب را برای مدتی معین که به علم خود تعیین کرده، تأخیر انداخته است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۴۶۳). باید دانست که اگر خداوند به بندگان گناه‌کار مهلت می‌دهد و در عذابشان تعجیل نمی‌کند، برای این است که یا موفق به توبه شوند، یا در نسل آن‌ها مؤمنی به وجود آید (اطیب‌البیان، ج ۸، ص ۳۷۵).

از این رو سه رفتار از سوی خداوند در قبال گناه‌کاران دیده می‌شود:

۱- غفران الهی؛ که ایجاب می‌کند توبه‌کاران را بیامرزد؛
۲- رحمت الهی؛ که اقتضا می‌کند در عذاب گناه‌کاران غیر توبه‌کار، هرگز مانند جباران روزگار اقدام فوری نکند تا به صفوف توبه‌کاران بپیوندند؛

۳- عدالت الهی؛ که ایجاب می‌کند وقتی طغیان و سرکشی مجرمان به آخرین درجه رسید، حسابشان را صاف کند؛ چراکه دیگر بقای چنین افراد فاسد و مفسدی که امیدی به اصلاحشان نیست، از نظر حکمت آفرینش معنی ندارد. آنان باید نابود شوند تا زمین از لوث وجودشان پاک شود (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۷۷).

شدت و قاطعیت در عین رحمت و مغفرت

مشاهده می‌کنیم که خداوند در گناهی که باید برایش به سرعت عذاب بفرستد، طوری عمل می‌کند که هم عذاب به موقع رعایت شود و هم رحمت الهی خود را نشان دهد.

پس عبارت «آمرزنده و صاحب رحمت»، با جمله‌ی «اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برایشان می‌فرستاد»، به منزله‌ی دو نفر متخاصم‌اند که نزد قاضی حاضر شده‌اند و داوری می‌خواهند. جمله‌ی «برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت»، به منزله‌ی حکم قاضی است که هر دو طرف را راضی و حقشان را رعایت کرده است: اصل عذاب را به اعمال ناروای مردم و به انتقام الهی مربوط کرده، و موضوع مهلت در عذاب را به صفت مغفرت و رحمت خدا اسناد داده است. اینجاست که مغفرت الهی، اثر آن اعمال یعنی فوریت در عذاب را برمی‌دارد و محو می‌کند و صفت رحمت حیاتی و دنیایی را به آن‌ها افاضه



فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنِّي جَدَاءٌ إِنَّا أَنْتَنَا لَمَقَدَّ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا
هَذَا نَصَبًا ﴿١٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحَوْتَ وَمَا أَسْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿١٣﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا
قَصَصًا ﴿١٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿١٥﴾ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلِ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ
تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلًا ﴿١٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
﴿١٧﴾ وَكَيْفَ نَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿١٨﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي
إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿١٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي
فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٢٠﴾ فَانْطَلَقَا
حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ
أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٢١﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا ﴿٢٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي
مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٢٣﴾ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ
أَقْتَلْتَنِي سَاءَ زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٢٤﴾

وقتی (از آنجا) گذشتند، به دستیار جوانش گفت: «صبحانه مان را بیاور؛ که حقیقتاً از این سفرمان رنجی دیدیم.» ۶۲ (دستیارش) گفت: «بگو ببینم هنگامی (را) که (برای استراحت) به آن صخره پناه بردیم (، به یاد داری؟) من (داستان) ماهی را فراموش کردم (که به تو بگویم)، و فقط شیطان بود که بازگویی (داستان) آن را از خاطر من برد، و آن (ماهی) به صورت شگفت آوری راهش را در دریا پیش گرفت.» ۶۳ (موسی) گفت: «این همان است که پیوسته دنبالش بودیم.» پس رد پای خود را گرفتند و برگشتند. ۶۴ پس (در آنجا) بنده ای از بندگان (خاص) ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (بزرگ) به او داده بودیم و از نزد خود، دانشی (ویژه) به او آموخته بودیم. ۶۵ موسی به او گفت: «آیا (اجازه می دهی) با این هدف دنبال تو بیایم که از آنچه به تو آموخته شده، به من دانشی هدایتگر بیاموزی؟» ۶۶ گفت: «تو هرگز

همراه من، قادر به صبر و تحمل نخواهی بود؛ ۶۷ چگونه بر چیزی که از آن آگاهی نداری، صبر خواهی کرد؟» ۶۸ (موسی) گفت: «اگر خدا بخواهد، مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ دستوری از تو نافرمانی نخواهم کرد.» ۶۹ (خضر) گفت: «پس اگر دنبال من می آیی، در مورد هیچ چیز از من سؤال نکن تا (خودم) در باره ی آن برایت شروع به صحبت کنم.» ۷۰ بدین ترتیب، هر دو (با هم) رهسپار شدند. پس هنگامی که بر کشتی سوار شدند، (خضر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا برای غرق کردن سرنشینانش، آن را سوراخ کردی؟ به راستی کاری بسیار زشت و شگفت آور کردی!» ۷۱ (خضر) گفت: «آیا نگفتم تو هرگز همراه من، قادر به صبر و تحمل نخواهی بود.» ۷۲ (موسی) گفت: «مرا به سبب فراموش کاری ام، سرزنش مکن و در امر (همراهی) من (با خودت)، بر من سخت مگیر.» ۷۳ آنگاه دوباره رهسپار شدند. پس هنگامی که با نوجوانی روبه رو شدند و (خضر) او را کشت، موسی گفت: «آیا شخصی پاک (و بی گناه) را بدون (این که) شخصی (دیگر را کشته باشد)، به قتل رساندی؟ واقعاً کاری زشت و ناپسند کردی!» ۷۴

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۷۴. خضر؛ رسول خداوند در عالم تکوین

در جریان داستان موسی علیه السلام و خضر علیه السلام، خدای سبحان به موسی وحی کرد که در سرزمینی بنده‌ای دارد که دارای علمی لدنی‌ست که وی آن را ندارد، و اگر به طرف مجمع‌البحرین برود، او را در آنجا خواهد دید. موسی چنین کرد و خضر را در آنجا یافت. خضر به او گفت که تو نمی‌توانی با من همراه باشی و چیزهایی را که از من و کارهایم مشاهده می‌کنی، تحمل کنی؛ چون تأویل و حقیقت معنای کارهایم را نمی‌دانی، و چگونه تحمل توانی کرد چیزی را که بدان احاطه‌ی علمی نداری؟ موسی قول داد که هر چه دید، صبر کند و در هیچ امری نافرمانی نکند.

یکی از کارهای خضر، این بود که وقتی در راه به پسری برخوردند، خضر او را کشت. موسی هم اختیار از کف داد و به او اعتراض کرد که چرا کودک بی‌گناهی را که جنایتی مرتکب نشده و خونی نریخته، بی‌علت کشتی؟ راستی چه کار بدی کردی! (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۴۸۵-۴۸۷). خضر در وقت جدایی موسی از او، در باره‌ی علت کشتن آن کودک گفت که وی پدر و مادر مؤمن و صالحی داشت که ممکن بود از فرط محبت به این پسر کافر، فاسد و تبه‌کار، از تمایلات و هواهای نفسانی وی پیروی کنند و به طغیان در برابر خدا و کفر ورزیدن وادار شوند؛ اما رحمت خدا شامل حال آن دو شد و به من دستور داد که او را بکشم تا خدا به جای او به آن دو فرزندی صالح‌تر و با خویشان خود مهربان‌تر دهد (تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۴۶۰).

باید توجه کرد که عمل خضر، در منظومه‌ی اجزا و روابط موجود در نظام خلقت چه جایگاهی دارد و مطابق فهم ابتدایی انسان، قصاص قبل از جنایت است یا نه.

نظام عالم، نظامی مبتنی بر تصادف و گزافه نیست. هر اتفاقی که رخ می‌نماید، سهمی در تجلی این نظام احسن دارد؛ اما وسایطی که حوادث عالم را تحقق می‌بخشند، رسولان تکوینی خداوند هستند. پرندگان که در جریان هجوم ابرهه به خانه‌ی کعبه بر لشکر او حمله بردند و با الحاد مقابله کردند، رسولان خدا بودند. شن‌های توفان طبس که بساط آمریکای جاپتکار را در هم ریختند نیز رسولان خدا بودند. حضرت خضر نیز رسول خدا بود؛ لکن همه‌ی این رسولان، به رسالت تکوینی خود عمل کردند.

ماهیت نظام تکوین و تشریح

ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: نظام تکوین و نظام

تشریح. گرچه این دو نظام در اصول کلی هماهنگ‌اند، گاه در جزئیات از هم جدا می‌شوند. مثلاً خداوند برای آزمایش بندگان، آن‌ها را به خوف و ناامنی و از بین رفتن نفوس و عزیزان مبتلا می‌کند تا معلوم شود که چه کسانی در برابر این حوادث صابر و شکیبیا هستند. آیا هیچ فقیه یا حتی پیامبری می‌تواند چنین کاری بکند؛ یعنی اموال و نفوس و ثمرات و امنیت را از بین برد تا مردم آزمایش شوند؟!

جهان آفرینش، به‌ویژه آفرینش انسان، بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای این که انسان راه تکامل را بییامد، قوانین و مقرراتی تکوینی برای او قرار داده که تخلف از آن‌ها، عکس‌العمل‌های متفاوتی دارد؛ در حالی که قانون (نظام تشریح)، ظرفیت آن را ندارد که همه‌ی وجوه و ابعاد تکامل انسان را در خود جای دهد.

اکنون که ثابت شد که ما دو نظام داریم و خداوند بر هر دو حاکم است، هیچ مانعی ندارد که خداوند، گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریح کند و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان‌ها - همچون خضر - را به پیاده کردن نظام تکوین بگمارد. از نظر نظام تکوین الهی، هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند، و او در آن حادثه جان بسپارد؛ چراکه وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد؛ همان‌گونه که گاهی ماندن این اشخاص، مصالحی پنهان مانند آزمایش و امتحان و امثال این‌ها دارد. به تعبیر دیگر، گروهی از مأموران خدا در این عالم، مأمور به باطن‌اند، و گروهی مأمور به ظاهر. مأموران باطنی، ضوابط و اصول برنامه‌ای مخصوص خود دارند؛ همان‌گونه که مأموران ظاهری، مقید به اصول و ضوابط خاصی هستند. درست است که هر دوی این برنامه‌ها، انسان را به سمت کمال می‌برند و از این نظر هماهنگ‌اند؛ ولی گاهی در جزئیات، مانند مثال‌های پیش‌گفته، از هم جدا می‌شوند. البته و بدون شك در هیچ‌یک از دو خط هیچ‌کس نمی‌تواند خودسرانه اقدامی کند؛ بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی اجازه داشته باشد. از این رو خضر با صراحت این حقیقت را بیان کرد و گفت: «من هرگز از پیش خود این کار را نکرده‌ام»، بلکه درست طبق برنامه‌ی الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است، گام برمی‌دارم (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۵۰۷-۵۰۹). / ب